

ارزش تاریخ در نهج البلاغه

عباس نصر

- ۱ -

مقدمه

ارزش تاریخ

تاریخ و درك زمان

تاریخ ، سرمایه ی الهی

مسئولیت در برابر گذشته

بدبختی گذشتگان در عدم استفاده از تاریخ

طرح مفهوم حیات در بستر تاریخ

تاریخ احیاگر دل انسان (و حیات جامعه)

روش صحیح نگرش به این علم

رابطه ی تاریخ و اعتقادات انسان

رابطه ی ایمان و تاریخ

درك سرنوشت

تاریخ ، علم سازندگی انسان

تاریخ و جهان بینی

تعریف دنیا

درك اصلی تغییر و تحول دائمی

درك گذر زمان

درك جریان حق و باطل

سنت ها

عبرت ها

کاربرد عملی علم تاریخ

الگو گرفتن از گذشتگان

تاریخ و سیاست

علم تاریخ يك ضرورت حکومتی است

ضرورت الگوی تاریخی داشتن حاکمین اسلامی

داشتن تجربیات تاریخی از ضروریات رهبری است

تاریخ چراغ آینده نگری حکومتها

گذشته ملاک ارزیابی

قضاوت تاریخی

درسی برای نمونه

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

ان لكم فی القرون السالفه العبره (خطبه 181)

برای آنکه علوم بتوانند موجبات رشد و کمال انسانی را فراهم سازند، در این مقطع خاص تاریخی بیش از هر چیز نیاز به نظام ارزش الهی دارند تا بدینوسیله از نظام ارزشی استعمارگرانه ی غرب نجات یافته و به مسیر اصلی خویش که رشد همه جانبه ی بشریت است بازگردند. ضعف علمی مسلمین پس از افول تمدن اسلامی ، موجب گشت که ارزشهای غربی بتوانند هاله ای از نظام مشرکانه و استعمارگرانه را در راستای تحقق بخشیدن به فلسفه ی اومانیزم (اصالت بشر در برابر خدا) بر علوم تحمیل نمایند، هنگامی که قوه ی محرکه و دستگاه

جهت بخش علوم ، نظام ارزشی مبتنی بر اندیشه های الهی باشد، علم میتواند علاوه بر رفع معضلات روزمره

ی بشری - و بدون وجود تبعات فسادآور- معراج انسانیت را نیز فراهم و مبلغ اندیشه ی خداگرایی گردد، از این لحاظ وضعیت کنونی مسلمین گویای این نکته است که - نظام ارزش دهنده و ارزش گذار علوم - مخلوطی از ارزشهای غربی و اسلامی است ، همین تداخل ارزشها موجب شده است که دانش ما بر اساس آرمانهای اسلامی شکل نگیرد و بدنبال خود فرهنگ و تفکر اخلاق درهم و برهمی را پایه گذاری نماید، چرا که محتوای علوم که غالباً صحیح هم هست ، در نظام ارزشی مشرکانه ی غربی غوطه ورنند، تا زمانیکه چنین وضعیتی را دارا می باشند. ما نیز سرنوشتی بهتر از آنچه در قرن گذشته دچار آن بوده ایم نخواهیم داشت .

از زمانی که جوشش و جهش علمی در دنیای اسلام فروکش کرد و دچار رکود شدیم ، ارتباط مبانی دینی با شاخه های علوم يك فراموش و ضعیفتر و ضعیفتر شده و در لابلای اوراق تاریخی مدفون گشت . کار علمی بگونه ای اختصاص به معارف مذهبی یافت که به مرور از مسیر الگوی والای خود که دانشگاه امام صادق علیه السلام باشد خارج و یکجانبه شد. مسلماً اگر همان سیره ی جعفری علیه السلام اجرا می شد، امروزه برای اینکه بفهمیم مثلاً چه ارتباطی بین فقه و شیمی در نظام دانشگاه امام صادق علیه السلام برقرار بوده که هر دو در کنار همدیگر تدریس می گشته اند، دچار مشکل نمی شدیم ، یا بحثهایی نظیر پیوند روحانی و دانشجو خودبخود منتفی و اصولاً غرب کانون صدور علم و تمدن نبود...

دانشگاههای جدید که با هدف پرورش دهندگی **طبقه ی پادو برای صنعت غرب** در کشورهای مستعمره ، از جمله ایران به وجود آمد، درگذشته همواره نظام ارزشی متناسب با این وظیفه را القاء و عمدتاً تربیت کننده ی عناصری بوده است که تار و پود و استخوان بندی فرهنگ و اقتصاد و تکنولوژی وابسته را فراهم نماید. مسلماً این دانشگاهها هنگامی بطور کامل در خدمت ملت و مکتب خود درخواهند آمد که در نظام ارزشی اسلام هضم شده و سمت گیری و قوه ی محرکه ی خود را بطور همه جانبه از مذهب اسلام اخذ نمایند. طرحی بنیادی که میتواند بسیاری از مشکلات مرتبط با علم را در جامعه ی ما مرتفع نماید. این است که آبخشور واحدی برای ارزشگذاریهایی علمی به وجود آید، یعنی درخت علم با همه ی شاخ و برگهایش از يك زمین و يك فلسفه ، ارزشهای خود را جذب نماید. از دو منبع ارزشی ارتزاق کردن ، نه تنها رشد محتوای علمی را تهدید می کند بلکه عوارضی را بر جامعه تحمیل می نماید. **دردهائی نظیر غرب زدگی ، اختلاف بین حوزه و دانشگاه ، عدم کارآئی لازم متخصصین ، با وجود تخصص ، به دلیل تعارض فکری آنها با افکار مردم خود و... همه ی اینها امراضی است که به این مسئله بازگشت دارد.**

در این میان علوم انسانی که سرمرز این مباحث است بیش از علوم دیگر در معرض کشاکش بوده و از حساسیت صد چندان برخوردارند.

از آنجا که عنوان این گفتار مرتبط با علم تاریخ است ، به عنوان نمونه وضع کنونی آنرا از نظر می گذرانیم . این علم در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ، در دانشگاههای ما، با هدف تثبیت نظام شاهنشاهی و با گرایش ناسیونالیستی تنظیم و تدریس می شد. البته روشنفکرانی از بین اساتید نیز در لفافه و در جهت رشد تفکر مبارزاتی آن را ارائه می نمودند.

شیوه ی جدید ارائه ی علم تاریخ ره آورد جریان روشنفکری بوده و تعداد کسانی که در دوران معاصر بانگش اسلامی خالص به این علم پرداخته بسیار اندک و غیر قابل شمارش بوده اند. لذا ابطال اهداف قبلی این علم که عمدتاً برای ترویج افکار ناسیونالیستی و موید نظام شاهنشاهی بود از یکسو و عدم وجود الگوی مشخص و مدون ، از پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون ، این علم بدون **جهت و سرپرست و رهبری مشخص** و در بی بستری به سر می برد. کمتر دانشجویی می توان یافت که مثلاً بین جهان بینی اسلامی (و ایدئولوژی اسلامی) با این علم پیوندی مشخص برقرار، یا ترسیم درستی از سازندگی علم تاریخ برای فرد و جامعه در ذهن داشته باشد، یا اینکه حداقل راههای فساد و تخریب و سوء استفاده هائی که از این علم می شود را بداند. و...

این درحالی است که قرآن ، نهج البلاغه ، احادیث اسلامی ، سیره و سنت الاولین از مورخین اسلامی مملو از مباحث تاریخ ، اهمیت و بیان ارزشهای آن است . متون تاریخی بشری نظیر تاریخ طبری ، ابن اثیر، رشیدی و غیره همه تحت تاثیر انگیزه های قرآنی نگاشته و آن علم را بارور ساختند، ولی متأسفانه اعقاب طبریها و ابن خلدون ها، در حالی تاریخ می خوانند که قادر به برقراری رابطه ای بین ارزشهای قرآنی با علم خود نیستند. (ضروری است که متذکر شویم این اشکالات تنها متوجه علم تاریخ نیست و مسئولیت آنهم تنها بدوش دانشگاهیان نیست ، بلکه بگفته ی استاد شهید مطهری : قصور یا تقصیر مدعیان اسلام سبب حمله به اندیشه های اسلامی و مسخ فرهنگ ما شده است (عدل الهی ص 8 و ده گفتار ص 144).

مسلم است که در جنگ فرهنگی بین ما و غرب که از زمان جنگهای صلیبی آغاز و سپس توسط استعمارگران بصورت هدایت شده پیش رفت ، به پیروزی نخواهیم رسید مگر آنکه با ارزشهای خودی به تاریخ خود باز گردیم . امروزه غرب این علم را به مثابه اسلحه ای برنده در جهت اهداف خود بکار گرفته و تا سر حد مسائل روزمره از آن سود می جوید. برماست که این سلاح برنده را به دست آورده و در کنار ارزشهای اسلامی

بکارگیرییم . نادیده نباید گرفت که غرب در جهت رشد کمی علم تاریخ ، قدمهای بسیار بالائی برداشته و در زمینه های کیفی نیز توانسته است میدان دید وسیعی را طراحی و سئوالات زیادی را مطرح نماید، ولی متأسفانه نگرش مادی و سودجویانه حاکم بر فرهنگ غرب ، تحلیلهای تاریخی آنها را فاقد جنبه های انسان سازی و تعالی روح و اخلاق انسانی نموده است . سوء استفاده ی استعمار گرانه ی غرب از کلیه ی علوم (از جمله این علم) از دردهای دیگری است که بر آن عارض شده و جهت یاب آنها گردیده است .

این تفاوتها ی اساسی که زاویه ی بزرگی بین تاریخ نگری اسلامی با غربی به وجود می آورد اختلاف در ماهیت ارزشی این دو را ثابت می کند. بنابراین اگر چه بلحاظ کمی ، علوم موجود در غرب را مصداق حکمت گمشده ی مومن می دانیم که در دست اهل نفاق است و باید آن را بیاموزیم (1) ولی نظام ارزشی حاکم بر این علم که از جانب آنها القاء می گردد ایدا مورد قبول نیست . لذا باید اهداف ، جهت و نظام ارزشی حاکم بر این علم را از مکتب خویش به دست آورده و ارائه نمائیم . برای اینکار راههای گوناگونی وجود دارد. از آن جمله مراجعه به قرون اولیه ی اسلام و یافتن سیره ی متقدمین اسلامی از مورخین بزرگ ، مراجعه به قرآن و نهج البلاغه و متون اصلی دیگر می تواند راهگشا باشد.

در این گفتار قصد آن نیست که از حجم مطالب تاریخی که در متون اولیه اسلامی آمده است سخن گوئیم . (چرا که يك نگاه منصفانه ی گذرا و بدون هیچ توضیحی ، آدمی را دچار حیرت می نماید و به تحقیق بزرگ مجزا نیاز دارد؟! مسلما اگر تعمدی در کار نبود و قصد سوء دشمنان اعمال نمی گشت (حتی طبق نظریات غربی) از کتب نهج البلاغه به عنوان يك تاریخ عمومی ذکری به میان می آمد و...).

اضافه شود که مقاله ی يك دانشجو نیز نمی تواند بیانگر چهارچوب نظام ارزشی این علم در نهج البلاغه بوده باشد ولی طرح موضوع کاملا ضروری و نیاز به آن به شدت احساس می گردد. نهج البلاغه که شامل تاریخ خلقت جهان - خلقت آدم - گذر انبیاء در بستر تاریخ تا جاهلیت عرب - اوضاع اعراب و عموم بشریت در زمان بعثت - حوادث بعثت تا وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - از وفات تا زمامداری حضرت علی علیه السلام و پاره ای حوادث مهم این ایام - مشروح حوادث دوران زمامداری علی علیه السلام تا شهادت ایشان و... آمده است ، علاوه بر آنکه منبع تاریخی مهم برای شناخت حوادث تاریخی مذکور است ، فراوان از ارزش و فواید تاریخ ، فلسفه ی تاریخ و غیره نیز سخن گفته اند، آن حضرت شیوه ای مطابق با آرمانهای اسلام در برخورد با تاریخ نیز ارائه می دهند که جای بسی تأمل و دقت است . این همان چیزی است که بشدت به آن نیازمند و نقص اصلی این علم است .

در نگاه اولیه به شیوه ی مولای متقیان در ارائه ی تاریخ ملاحظه می نمائیم که از نظر آن حضرت در تاریخ جنگ قدرت راه ندارد یا تاریخ را بر اساس جنگ قدرت مدون نموده اند بلکه هر چه هست جنگ بین حق و باطل است . در نگاه نهج البلاغه ، آنچه اصل اساسی است تعالی اخلاق و بالا بردن معنویت فرد و جامعه از راه عبرت اندوزی و فهم سنت های تاریخی است . در آن کتاب فلسفه ی تاریخ از جایگاه ویژه ای برخوردار است و... در این گفتار مختصر (که در حجم کم آن تعمدی بوده) بدون ذکر مفاهیم و مطالب عربی (در متن) ، طی سه بخش با عناوین ارزش تاریخ ، رابطه ی تاریخ و اعتقادات انسان ، کاربرد عملی علم تاریخ مطالبی پیرامون ارزش و فواید تاریخ خواهد آمد. امید است که مورد استفاده ی عموم دانشجویان بویژه طالبین علم تاریخ قرار گیرد. لازم به ذکر است که شماره های اعلام شده ی خطبه ها از نهج البلاغه ی ترجمه ی فیض الاسلام آمده است .

والسلام

ارزش تاریخ

تاریخ و درک زمان

آن حضرت در گفتاری آورده اند:

... اکنون گروههای ستمگر قیام کرده اند، محتسبون : آمرین به معروف و نهی کنندگان از منکر کجایند؟ همان کسانی که سنت ها بر ایشان روشن و قبل از این مطلع شدند.(2)

بنظر می رسد که محتسبون را بر کسانی اطلاق فرموده اند که ناظر به جامعه و جریانات آن بوده ، بدلیل شناخت سنتها، وقوع حوادث و بروز مسائل اجتماعی را از قبل مطلع شده اند. یعنی ناظران بر احوال جامعه کسانی هستند که سیره و سنت های صحیح را یافته ، از پدیده های اجتماعی آتی مطلع می گردند.

(بمرور ایام این طبقه (محتسبون) که عبارت از سنت شناسان مطلع از جریانات اجتماعی و تاریخی بودند، به دو شعبه ی وقایع نگاران درباری فاقد شعور و یا مامورین معذور از هر گونه مسئولیت یا جاسوسهای حکومتی شدند).

ملاحظه می گردد که آن حضرت در تنگاتنگ رویارویی با جریانات ستمگرانه به سراغ کسانی می روند که شناختی از روند تاریخ داشته و سنت و سیره ها برای آنها روشن است . راستی آیا غیر از اینها چه کسانی

هستند که بتوانند در برابر ظلم و ستم طغیانگران به آن حضرت پاسخ مثبت گفته و ایشان را حمایت نمایند؟! از فحوای این کلام بر می آید که **آمر به معروف و نهی کننده** ی از منکر واقعی آن کسی است که نسبت به سنتها مطلع و درک صحیح از روند تاریخی عصر خویش داشته باشد.

تاریخ ، سرمایه ی الهی

نهج البلاغه تاریخ را که محصول حیات گذشتگان برای آیندگان است ، از سرمایه های الهی دانسته است :
... شما را سفارش به تقوی خداوند می نمایم که برایتان مثالها آورده است خداوند از آثار گذشتگان برای شما عبرتها و درسها باقی گذاشت ... (3)

بلی این علم همانند دیگر امکاناتی که به انسان عرضه شده است از الطاف الهی است . تاریخ به مثابه و در ردیف زمین ، کوهها ، معادن ، گیاهان و... که هر يك در شکل گیری حیات آدمی سهم داشته و دارند ، در ساختار حیات فردی و اجتماعی انسانی نقش مهمی را ایفا می کنند.
اقبال لاهوری همه ی موجودیت انسان را بر گذشته ی او استوار دانسته که اگر گذشته ی خویش را فراموش کند هیچ ندارد و سر از نیستی بیرون می آورد ، او می گوید:

سر گذشت او اگر یادش رود — باز اندر نیستی گم می شود

مسلم است که تاثیر این سرمایه خدادادی تنها در ابعاد مادی و فیزیکی نیست ، بلکه استفاده ی عمیق تر آن در سازندگی انسانی آن نهفته است . از یکسو پایه ی حیات معنوی ، اقتصادی ، سیاسی ما بر حرکت گذشتگان استوار و بر نردبانی در حرکتیم که پله های قبلی آن را پیشینیان ساخته اند ، از سوی دیگر ثمره ی حیات خود را به منزله ی تجربه ی جدید در اختیار آیندگان خواهیم گذاشت . بنابراین همه ی آثار گذشتگان ثروتهائی هستند در اختیار نسل بعد.

مسئولیت در برابر گذشته

از آنجا که هر انسانی به اندازه ی امکاناتی که در اختیار دارد نزد خداوند مسئول و مکلف است ، ما موظف هستیم که از این ثروت عظیم و منبع بیکران اسفاده کرده ، آن را به کار گیریم .

آن حضرت در این راستا مسئولیت چشم و زبان و قلب را در عبرت اندوزی از گذشتگان دانسته گویند:

خداوند به انسان قلب حافظ و زبان گويا و چشم بصير داده تا (از گذشتگان) عبرت بگیرد. (4)

بنابراین از مسئولیتهای انسانی در قبال قوای ادراکی او این است که به مطالعه ی تاریخ و احوال گذشتگان پرداخته و از آنها درس بیاموزد.

بدبختی گذشتگان در عدم استفاده از تاریخ

آن حضرت علیه السلام بدبختی فشر وسیعی از گذشتگان را بدین خاطر می دانند که از تاریخ درسی نیندوخته و عبرت نگرفتند ، فلذا از هدایت و رستگاری غافل و محروم ماندند.

خداوند از آثار گذشتگان برای شما عبرتها باقی گذاشت ... آنها هنگام تندرستی توشه ای تهیه نکردند و در اول جوانی عبرت نگرفتند... بنابراین دلها سخت است برای بدست آوردن نصیب و بهره ی خود و غافل از هدایت و رستگاری است . (5)

عبرت نیندوختن از گذشتگان ، که موجب سخت دلی و غفلت از رستگاری است باید درس امروز ما باشد. باید بیندیشیم که چگونه این نقیصه ی بزرگ ، زندگانی آنان را تباه ساخت .

عدم درک درست از تاریخ موجب بروز فساد در قلب و تفکر (فرد و جامعه) می گردد.

فراموشی تاریخ خود موجب بی ریشه گی و سرگردانی خواهد گردید. بی ریشه گی نیز بدنبال خود حیات پشه مسلکانه را در بر خواهد داشت . چنین زندگانی دائما متأثر از هواهای نفسانی و بادهای اجتماعی است ، یعنی پی در پی دچار تغییرات شده و بدینسوی و بدانسوی کشیده می شود و در نتیجه صاحب خود را به سقوط می کشاند.

بنابراین یکی از علل مهم گمراهی افراد و سقوط تمدنها در بی توجهی آنها نسبت به گذشته بوده است .

چنانچه مذلت گذشتگان ، بدنبال درس نیندوختن آنها از تاریخ و رها ساختن مسایل پیشینیان خود بوده است .

آیا شما فرزندان آن مردم و اقوام ایشان نیستید که از روش آنان استفاده کرده و پیروی می نمائید؟ بر مرکب آنها

سوار شده در راهی که رفته اند می روید؟ پس قلوب سخت است برای به دست آوردن نصیب خود... (6) تکرار کار

گذشتگان و پیمودن راه خطای آنان دلیل بارزی بر عبرت نگرفتن از تاریخ است . زیرا کسانی که گذشته ی باطل را فراموش کنند ، محکوم به تکرار آن اند. در چنین حالتی دل مردگی ، یکنواختی ، عدم رشد و

کمال ، احساس پوچ بودن جریان تاریخ ، بر حیات فرد و اجتماع سایه می افکند.

همین طور است رفتار دنیا با کسانی که در آینده آمده جانشین قبلیها می گردند ، چرا کوه مرگ از هلاک کردن نمی ایستد و بازماندگان از ارتکاب گناه و خطاکاری دست برنداشته ، پشیمان نمی شوند و از رفتا گذشتگان پیروی می

نمایند و پی در پی می گذرند تا پایان به فناء و نیستی منتهی شود.⁽⁷⁾ وقتی که تاریخ فراموش گردد، هنگامی که گذشته مورد ارزیابی قرار نگیرد اصلاح خطا هم معنی و مفهوم نخواهد داشت. به تعبیر دیگر: بازگشت از راه غلط وقتی عینیت می یابد که گذشته در ترازوی سنجش قرار گیرد. در غیر این صورت از زمین جز چرخش و از زمان جز گذشتن کاری ساخته نیست. فرد یا جامعه ای که در صدد سنجش گذشته ی خویش نیست، در مدار تکرار عمل گذشتگان و ارتکاب گناه که پایانی جز هلاکت ندارد قرار می گیرد. آیا چنین حیاتی حقیقتاً رشد یابنده و رو به سوی کمال است؟ آیا در چنین حالتی انسانی که ناظر بر خویش نیست و همواره بازیچه ی گذر ایام می باشد چه سودی از حیات خویش می برد؟!

دانشجوی تاریخ (که باید محتسب باشد نه ناقل محفوظات) با مطالعه ی اولین سطور تاریخ، با این سئوالها مواجه می شود که: راستی تعریف **حیات** چیست؟ هدف از **خلقت** کدام است؟ این **آمدنها** و **رفتنها** در ویرای خود چه تفسیری دارند؟ چرا دل ما از این گذر ایام غافل است؟ چه چیزی می تواند احیاء کننده ی دل انسان از آغشته شدن به مسائل روزمره باشد؟ و... چنان کسی که به پهنه ی تاریخ با آن افق گسترده می نگرد و در طول سرگذشتها و روایات فراوان می یابد که هزاران هزار انسان بر این کره ی خاکی پای نهاده و هر يك به انحاء مختلف رخت بریستند!!

یکی در كهولت و دیگری در مسند قدرت، سومی در جنگی و دیگری زیر تازیانه و... شراره ی بیدارگری بر فکر او خواهد جهید و این سئوال گستره ی وجودش را خواهد گرفت که: راستی در این آمدنها و رفتن ها چه هدفی نهفته است؟!

این سئوال، ابتدای راه است و سرآغاز هفت شهر عشق عطار، با طرح این سئوال زندگی معنی دیگری پیدا می کند و حیات حقیقی در دل انسان جوانه می زند. با تداوم مطالعه ی تاریخ قلب آدمی از اسارت روزمره گی آزادتر می گردد، تا...

طرح مفهوم حیات در بستر تاریخ

از جمله ارزشهایی که آن حضرت برای تاریخ قائل اند اینکه مفهوم حیات در بستر تاریخ قابل درک می گردد. ایشان در خطبه ای که گذشت آنچنان سفره ی گذشته را می گستراند که نگرنده بدون آنکه جملاتی و تعریفی از حیات واقعی شنیده باشد، بدور نماک آن واقف و از آنچه که به عنوان زندگانی دچار آن است بیزار می گردد:

ای بندگان خدا- کجا هستند کسانی که خداوند به آنان عمر طولانی عطا فرمود و به نعمتهای خود آنها را متنعم ساخت. آنچه را باید بدانند به آنها آموخت و حجت را بر ایشان تمام نمود. ایشان را مهلت داد اما آنان در بازی بیهودگی ها، فرصت را از دست داده در اسارت رفاه و سلامتی تن خویش بسر برده (همه چیز را) فراموش کردند. آنان را زمانی طولانی مهلت داده به ایشان احسان و بخششها شد، نسبت به گرفتاریها انذار شدند، وعده و وعیدها نسبت به نعمت های الهی به آنها داده شد و (خواسته شد) که از گناهان بپرهیزند و از جرائم تباہ کننده هلاکت آور و عیوب خشم آور دور گردند.

حال ای صاحبان بصیرت! ای گوشهای شنوا! ای دارندگان بدنهای سالم! و صاحبان متاع دنیا! آیا هیچ گریزگاهی و پناهگاه و تکیه گاهی و یا حتی جای فرار و عقب نشینی هست یا نیست؟

با این وجود چگونه بازگشته، به کجا بازگردانیده و فریفته، چه چیزی می شوید؟⁽⁸⁾

آن حضرت در ابتدای همین بخش از خطبه (که بعضاً آمده) اینطور می فرماید که:

خداوند از آثار گذشتگان برای شما عبرتها و تجربه ها باقی گذاشت. از لذت و بهره ای که در دنیا بردند، از طول مدت و رفاه و فراخی که قبل از گلوگیر شدن مرگ نصیب آنان شده بود. پیش از رسیدن به آرزوها مرگ با عجله آنان را دریافت و میان آنان و آرزوهایشان جدائی انداخت. در هنگام تندرستی توشه ای تهیه نکرده و در اول جوانی عبرت نگرفتند... در حالیکه (هم اکنون) در گورستان به گرو داده شده ...
بادهای سخت آتارش را محو کرد... آیا شما فرزندان این مردم و اقوام ایشان نیستید که از طریق آنان تبعیت نموده ...⁽⁹⁾

از این سخن می فهمیم که آن حضرت با استناد به گذشته و استفاده از اوضاع پیشینیان، حیات مبتنی بر مفاهیم زیر را مردود و مخالف مسیر انسانی می دانند:

- 1- زندگی که شالوده ی آن به وقت گذرانی پایه ریزی شده است و هدف طی نمودن آن است.
- 2- حیاتی که بر اساس رفاه طلبی و تنعم دنیائی استوار است.
- 3- زندگانی که بر اصالت **تن** و ترس از وارد شدن صدمه به آن به قیمت از دست دادن اهداف عالیه ی انسانی پایه ریزی شده است.
- 4- حیاتی که بر لذتهای تباہ کننده و عیوب خشم آور قرار دارد.
- 5- مسخ در آروزهای دور و دراز شدن، بگونه ای که شخصیت انسانی در پشت این آروزها دفن گردد.

(عین کسیکه نتواند بین آرزوها، شخصیت ذاتی خود و حقایق جهان خارج رابطه ای معقول برقرار کند مغبون و در زیان است ، او در حقیقت با این آرزوها، مشغول خود فریبی است و چنان حیاتی نیز فاقد ارزش و مسخره ای بیش نیست).

به این ترتیب آن حضرت هر آن حیاتی که بر گذر زمان - رفاه طلبی ، تن پروری - لذت‌های وابه و ذهن گرائی استوار باشد مردود دانسته اند.

آن حجت حق علیه السلام تاریخ را برای همین مفید می دانند که آدمی قبل از دچار شدن به یکی از این راه‌های باطل ، این امکان را پیدا می کند که وضع آنها را تجربه کند.

شیعه ی علی علیه السلام و کسیکه با ارزشهای اسلامی ، تاریخ می خواند، در عاقبت حیات کسانی که به یکی از طرق بالا زیست می نمایند، می اندیشد. چنین کسی در لابلای سطور تاریخ بدنبال مفهوم حیات واقعی می گردد.

آن حضرت علیه السلام در برابر زندگی با ارزشهای فوق (که همه ضد ارزشهای الهی اند) حیات واقعی را اینگونه ترسیم می نمایند که :

1- زندگی درست از نوع زیستن های پنجگانه ی فوق نیست .

2- پیروی کورکورانه از گذشتگان هم نیست .

3- حیات ایده آل بر اساس بصیرت و بیداردلی انتخاب شده و از روی فریفتگی نیست .

4- در يك زندگانی ایده آل واقعیات حیات و مرگ در هیچ حالتی فراموش نمی گردد.

ملاحظه می گردد که در خطبه ی فوق با تاکید بر درس آموزی از تاریخ ، بدون آنکه الفاظی را برای يك زندگانی ایده آل بکار ببرند مشخصات آن را ارائه کرده اند. از دیدگاه آن حضرت تاریخ به منزله ی مادری است که انسان از او تولد یافته و چنین مادری می تواند به حیات آدمی معنی و مفهوم صحیح ببخشد.

تاریخ احیاگر دل انسان (و حیات جامعه)

قلب انسان یعنی جایگاهی که مفهوم حیات از آن بر می خیزد، دائما در کشاکش با عوامل نابود کننده و در معرض تیرهای شیطنانی است . سیل حوادث مرتب بر پیکره ی آن رسوب کرده و طوفانهای غرائز گرد و غبار خود را بر آن می افشانند. همانگونه که نهادهای انسانی همچون **مذهب ، علم ، فلسفه و هنر** به احیاگر، نیاز دارند. کانون آنها یعنی دل انسان نیز احتیاج به احیا کننده ای دارد که زنگار از چهره ی آن بزاید و آن را از لابلای لجن زارها بیرون کشد.

قلب جامعه و وجدان عمومی نیز از این قانون مستثنی نیست ، یعنی وجدان عمومی را موتور محرکه ای نیاز است که دائما آن را از رکود و سکون و آغشتگی ها نجات داده به سوی **تحرك ، پاکی و بیداری** فراهانند. این کار از علم تاریخ بر می آید چنانچه مولای متقیان علیه السلام می فرماید:

فرزندم ! قلبت را با نصیحت زنده بدار (احیا کن) ... اخبار گذشتگان را بر آن عرضه کن آنچه را بر سر کسانی که

قبل از تو بودند آمده برایش تذکر ده ، در سرزمینها و آثار گذشتگان سیر و سیاحت و تفحص کن . بنگر که آنان چه کردند؟ انتقال دهنده ی چه چیزی بودند؟ به کجا سفر کرده و در کجا ساکن شدند؟... (10)

آری عرضه کردن ماجراهای تاریخی به دل (فرد و جامعه) و ارائه ی آثار باستانی موجب احیاء آن می گردد. چه بسا فراوان تاریخ بخوانیم ولی اثر ناچیزی بر روح و روان آدمی داشته باشد.

بدین علت است که در این حالت علوم تاریخی جز لقلقه ی زبان چیزی نبوده و از حافظه فراتر نرفته است . زمانی تاریخ و آثار باستانی ، انسان ساز و دل انگیز و محرک است که پا را از میدان حافظه فراتر گذاشته و به فرموده ی آن حضرت به دل - ارائه گردد.

این سخن درباره ی ملتها نیز قابل تفهیم است . یعنی هر ملتی که گذشته ی خود را فراموش نماید، سنت ها و فرهنگ و تمدن آن نیز مضمحل خواهد گشت ، خصوصا آن جوامعی که در معرض تهاجم ملل دیگر بوده باشد، بدلیل فراموش کردن هویت خویش به سرعت تسلیم ارزشهای دیگران شده ، اسارت و بردگی دیگران را به جان می خرد. زیرا چنین ملتی در حیاتی رشد یابنده و بالنده نیست . قلب آن یعنی وجدان عمومی شان مرده است . مردگی ناشی از فراموشی تاریخ علت اصلی اسارت آنهاست . راه احیاء این ملت این است که برای او تاریخش خوانده شود، اساطیرش را به یادش آورند. تمدنش بازگو و افتخارات انسانی ، ادبی و علمی اش را برای او برشمرند تا بدینوسیله از مردگی و خودباختگی بیرون آید. تجدید حیات پیدا نموده در برابر مهاجمین از خود دفاع نماید. بنابراین عرضه ی تاریخ به قلب جامعه موجب احیاء آن می گردد. (توجه شود که نباید این کار را با ناسیونالیست بازبهای مضحک یکسان دانست ، چه اگر احیاکردن جامعه از طریق تاریخ ، موجب احساس برتری نژادی و یا برتری طلبیهای دیگر گردید، راه خطا طی شده است .)

روش صحیح نگرش به این علم

گاه نحوه ی ارائه ی علم تاریخ دچار انحراف شده ، به همین دلیل احیاگری و عبرت آموزیش را از دست

می دهد، یعنی بر خلاف آن همه فوایدی که شمرده شد، زیربنای خودخواهیها و تفاخرات واهی می گردد. محصولات نظیر تبیض نژادی، خود برتر بینی، ناسیونالیسم و کثرت و افزون طلبی از آن حاصل می شود. در این حالت تاریخ نه تنها علمی مقدس نخواهد بود، بلکه موجبات سقوط انسان به پرتگاه تفاخرات و خودخواهیها را فراهم می سازد. (جالب است که همین نکته را که بارها تکرار شده است، از همین علم می توان دریافت و عواقب آن را ملاحظه نمود، یعنی چهره ی قوم و ملتی را که به گذشته ی خود با تفاخر نگرسته و نتیجتاً سرنوشت شومی را برای خود رقم زده است در نظر گرفت و حالات روحی فردی و اجتماعی آنان را در ایامی که در این افکار غوطه ورنند مد نظر گرفت. تا بطور تجربی به سرنوشت نگاه تفاخرآمیز به تاریخ پی برد).

به هر حال باید تاریخ را آنچنان بخوانیم که خود را در جریان گذر زمان و سیر هستی بیابیم. در این صورت خود را مسئول کمال بخشودن به سرمایه های مادی و معنوی و دست آوردهای فکری و فرهنگی گذشتگان خواهیم یافت. با چنین بینشی مدافع ملیت خویش بوده، از سرمایه های تعالی بخش استفاده و از خصلت های واهی میرا می گردیم.

علی علیه السلام تاریخ نگری را که برای تفاخرات پوچ و رشد غرور تکبر به کار می رود جاهلانه دانسته می فرمایند:

... هر آینه مردگان به عبرت ها سزاوارترند تا آنکه سبب افتخار باشند، پس به دیدار آنان تواضع و فروتنی اختیار نمایند و خردمندانه تر است از اینکه آنان را وسیله ی تفاخر و بزرگی قرار دهند! به تحقیق که با دیده های تاریک به آنان نگرستند و راجع به آنان در دریای جهل و نادانی فرورفتند... (11)

یکی از گرفتاریهای این علم همین نگرش جاهلانه و یا کورنگری به آن است. خواه این کورنگری نتیجه ی احساسات ناسیونالیستی، یا بی تفاوتی ها باشد و خواه به دلیل تحمیل پیش فرضهای فکری بر عبرت های تاریخی. در هر حال این نوع نگرشها موجب انحرافات بعدی خواهد گردید. در این حالت خود آگاهی بر پایه ی شناخت تاریخ به خود فراموشی از راه علم تاریخ مبدل می گردد.

اگر به تاریخ که عمل شناخت انسان در گذر زمان است با نگرش جاهلانه یا انحرافی نگاه شود، انسان را آنگونه که هست معرفی نخواهد نمود، بلکه نگرنده را در انحرافات و جهالتهای خود بیشتر فرومی برد. ولی نگرش عبرت آموز به گذشتگان، به جای نگاه کور یا تفاخرآمیز، تداوم راه نیکان و مبارزه با مفسدین را نتیجه می دهد.

لازم به ذکر است که نگرش تفاخرآمیز اختصاص به دوران ما (که افکار ناسیونالیستی رواج زیاد دارد) نیست، بلکه در زمان جاهلیت عرب نیز چنین نگرشی وجود داشته است.

در شان نزول سوره ی تکوین آمده است که:

برتری طلبی اقوام عرب کار را به جانی رساند که به شمارش قبرها پرداختند تا بدینوسیله به رفیای خود اثبات نمایند که قومشان به خاطر تعداد بیشتر قبور از اقوام دیگر برترند، که آن سوره ی مبارکه نازل شده و در آن آمده است:

بنام خداوند بخشنده مهربان، شما را افزون طلبی آنچنان بفریفت که به گورستان رسیده (به شمارش قبرها پرداختید)، - (حقیقت) اینگونه نیست و به زودی خواهید فهمید- ابتدا چنین نیست، اگر شما بدانید که علم یقین (علم قطعی و یقینی) کدام است - هر آینه جهنم را خواهید یافت، آنرا با یقین و نمایان خواهید دید، سپس در آن روز از نعمت های الهی که به شما داده شده سؤال شود. (12)

بدین ترتیب قرآن مجید نیز با تکالید فراوان صراحت دارد که نگرش افزون طلبانه به گذشتگان و آثار آنها به جهنم منتهی می شود و از علم یقینی خارج است و جز اوهام چیزی نیست. همچنین سخن از مسئولیت انسان در برابر نعمت های الهی دارد، حق این است که بگوئیم همان گورستانها نیز نعمت الهی اند که بشر باید بدیده ی سرمایه های خدادادی به آنها بنگرد، یا اینکه در برابر چشم و گوش خود مسئول است که مبادا آنها را در مسیر تفاخر و افزون طلبی های بیجا، بکار گیرد و در این مسیر تا آنجا به پیش برود که قبور گذشتگان و آثار پیشینیان را در مسیر افزون طلبی خود بکار گیرد. (در سوره ی تکوین دقت شود).

رابطه ی تاریخ و اعتقادات انسان

از آنجا که گذشته در زوایای روح و فرهنگ فرد و جامعه موثر و یا بهتر است بگوئیم بر همه چیز امروز انسانی سیطره دارد، بنابراین تاثیرات آن را در ابعاد مختلف مادی و معنوی، اعتقادات و اخلاق می توان یافت. همانگونه که بسیاری از تفکرات امروزی ما منشعب از گذشته است، نگرش به گذشته نیز می تواند عقیده ساز بوده باشد. در سخنان گوناگونی از مولای متقیان علیه السلام سخن از ارتباط تاریخ با ابعاد مختلف حیات معنوی و مادی انسان آمده است. در این بخش، از گفتارهای آن حضرت پیرامون، رابطه ی ایمان و تاریخ، درک سرنوشت، انسان سازی علم تاریخ، تاریخ و جهان بینی، درک اصل تغییر و تحول دائمی، سخت دلی در نتیجه فراموش کردن تاریخ و... بهره گرفته ایم.

رابطه ی ایمان و تاریخ

حضرت علی علیه السلام در پاسخ اینکه ایمان چیست ؟ اینطور می فرمایند:

ایمان بر چهار اصل : صبر، یقین ، عدل و جهاد

استوار است . صبر بر چهار شعبه ... یقین هم بر چهار شعبه قرار دارد: شناختی که بر زیرکی و فطانت پایه ریزی گشته ، دست یابی به حکمت ، درک عبرتها و سنت پیشینیان (بصیرت ، حکمت ، عبرت و سنت) پس آنکه به شناخت زیرکانه دست یافت ، حکمت ها برای او روشن گردد. آنکه حمتهای برایش روشن گشت آگاه و عارف به عبرتها گردد، هر کس که در میان عبرتها معرفت آموزد مانند آن کس است که در میان گذشتگان زندگی نموده است ...⁽¹³⁾ (سپس عدل و جهاد را نیز هر يك بر چهار اصل دانسته اند).

بدین ترتیب آن حضرت ، حدود دو بخش از 16 قسمت اجزاء تشکیل دهنده ی ایمان را به تاریخ مرتبط نموده اند.

(علت ذکر کلمه ی **حدود** به این خاطر است که شناخت عبرت ها و درک سنتها را باید دو مورد محسوب نمود ولی عبرت اندوزی از سایر پدیده های طبیعی و انسانی نیز میسر است . با این وجود در گفتارهای گوناگون تاکید آن حضرت همیشه بر عبرت اندوزی از تاریخ است . در قرآن مجید نیز آمده است که : **همانا در سرگذشت انبیاء و داستانهای گذشتگان برای صاحبان اندیشه عبرتها نهفته است** ⁽¹⁴⁾ اما قرآن مجید و نهج البلاغه عبرت اندوزی را منحصر به علم تاریخ ننموده اند).

دقت در این سخن روشنگر این نکته است که یقین وقتی حاصل می شود که مطالعه ی تاریخ و درک سنتهای گذشته بسیار حکیمانه و دقیق و عمیق باشد، آنچنان که انسان احساس نماید در بین گذشتگان زیست کرده است ، نتیجه و محصول حیات آنها را بخوبی بداند. چنین کسی محصول قرنهای حیات و زندگی است ، او تجربه ی همه ی قرون تاریخ را

در خویش نهفته است . او در حالی که يك فرد است ولی ثمره ی حیات ملت‌های زیادی در درونش گرد آمده اند. چنین کسی حقیقتاً عبرت آموخته و صاحب شناخت است ، پایه های یقین خود را مستحکم نموده و به علم یقینی دست می یابد.

در غیر این صورت اگر درکی از عبرتها نداشته ، سنتهای جاری را نیابد پایه های ایمانش سست (یا فاقد ستون) می باشد.

این رهنمود را آن حضرت ، خودشان عمل کرده و برای رسیدن به مرتبه ی یقین و تکمیل درجات ایمان ، مطالعه ای عمیق و طولانی در تاریخ داشته اند. چنانچه می فرماید:

ای فرزندم ! من همچون گذشتگان عمر طولانی ننمودم ، اما در اعمال آنان نظر کردم و به تفکر در اخبارشان پرداختم ، در آثار آنها جستجو کردم تا جائیکه مانند یکی از آنان در آمدم ، گویا در میانشان زندگی کرده ام . بدلیل دریافت آثار و اخبارشان مانند کسی شدم که با اول تا آخرینشان زندگی کرده ام ⁽¹⁵⁾...

این است رابطه ی مستقیمی که آن حضرت بین تاریخ و ایمان (یقین) به صورت روشن ترسیم نموده اند. چنانچه ملاحظه شد، این ارتباط پیوندی ظاهری و عارضی نیست ، بلکه پیوندی حقیقی و ارگانیکی است . بگونه ای است که تاریخ خودبخود بخشی از پیکره ی ایمان را تشکیل می دهد. (فواید دیگری برای سنتها و عبرتها وجود دارد که خواهد آمد).

درک سرنوشت

از نظر آن حجت خدا گذشته و حال و آینده با یکدیگر پیوندی ناگسستنی دارند. علت و معلولها پشت سر یکدیگر خواهند آمد و سرنوشت انسانها را ترسیم می نمایند، در این میان يك عامل است که می تواند آدمی (اعم از فرد یا جامعه) را از این زنجیره رها ساخته و از سرنوشت جبری نجات دهد. آن هم ، همان عامل اراده است . یعنی آن انسانی (با جامعه ای) که با يك ارزیابی درست ، گذشته ی خویش را نقادی کند و مصمم به اصلاح و انتخاب خویش گردد، در پرتو اراده می تواند آینده ای انتخاب شده برای خویش طراحی نماید.

تعبیر دیگر این سخن این است که : آینده وقتی دارای ارزش و معنی و مفهوم است که گذشته بطور صحیح در سنجش ترازوی عقل قرار گرفته ، تصمیمی برای دگرگونی (و یا انتخاب آگاهانه تداوم راه) گذشته اتخاذ گردد. در غیر اینصورت آینده نیز چیزی جز چرخش ایام گذشته نخواهد بود.

این مطلب را آن حضرت طی جمله ای کوتاه در نامه ای که به معاویه نوشته آورده اند:

اگر از آنچه گذشت عبرت بگیری خود را در آنچه باقی است حفظ می کنی ⁽¹⁶⁾ پس آینده در گرو گذشته است . گذشته ای که به یکی از دو صورت آینده را رقم خواهد زد. یا به وسیله ی عبرت گرفتن از گذشته که آینده اصلاح می گردد، یا ناخودآگاه و به دنبال علت و معلولهای قبلی ، آینده مطابق با عکس العمل های جبری گذشته بروز خواهد کرد. پس می توان گفت : **آینده در گرو گذشته و منوط به نحوه ی برخورد با آن است .**

در اینجا لازم به ذکر دو نکته است :

اول : اینکه بعضی بر این باورند که با استناد به تاریخ می توان آینده را پیش بینی نمود. (نظر مولا علی علیه السلام بعدا خواهد آمد) کلیت این سخن قابل قبول است ولی اگر مفهوم جبر تاریخ از آن استنتاج گردد باطل است . چرا که باید متوجه بود که : **اراده های انسانی و شمیم الهی** در روند علت و معلول ها اثر گذاشته گاهی آنها را درهم ریخته و نتایج دیگری را به دست می دهند. پس قبول جبر تاریخ به این مفهوم که آینده همیشه آب گذشته را خورده و هر فرد یا جامعه در قبال اعمال گذشته اسیر است ، قابل قبول نیست . در این صورت باید گفت انسانها همچون مهره های شطرنجی هستند که گذشته ها آنها را جلو می راند، به بیان دیگر همیشه سرنوشت آنجا می رود که باید برود.

اما اگر اینطور گفته شود که سرنوشت را باید با توجه به عوامل تاریخی طراحی نمود، سخن درستی است . زیرا از یکطرف اراده های انسانی از بستر تاریخی خود نمی تواند خارج شوند و هرگونه تصمیم گیری برای آینده در بسترهای کلی حرکت تاریخ خود قابل قبول بوده و گرنه از تخیلات سر بیرون می آورند. از سوی دیگر امکان انقلاب و توبه برای بشر وجود دارد و می تواند مسیر گذشته را با تصمیم و اراده درهم ریزد و مبدل به چیزی دیگر نماید.

بنابراین ، اگر چه می توان آینده را از روی جریانات گذشته (و حال) پیش بینی نمود ولی این مطلب گویای حاکمیت جبر تاریخ نیست . و هر انسان (با جامعه ای) در قبال آینده خویش مسئول است . تذکر دوم اینکه : بعضی به غلط مشیت الهی را مترادف نوعی جبر تاریخی قلمداد کرده و با سوء استفاده از این کلمه نوعی بینش جبری خود را در قالب اعتقادات مذهبی ارائه و یا اسلام را متهم به قبول جبر تاریخ می نمایند. اگر چه طرح این مطلب جای بحث مفصل دارد (برای تحقیق پیرامون آن می توان به کتاب **جبر و اختیار** نوشته ی استاد محمد تقی جعفری و نیز کتاب **انسان و سرنوشت** از استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه نمود) ولی دقت در همان جمله ی علی علیه السلام به معاویه (که فرمودند: اگر از آنچه گذشت عبرت بگیری خود را در آنچه باقی است حفظ می کنی) این نتیجه را به دست می دهد که بدلیل اینکه ایشان آن را بطور مطلق و خدشه ناپذیر کار برده اند- یعنی آینده معاویه را در گرو عبرت اندوزی از گذشته دانسته اند- می توان گفت مشیت الهی در طول انتخاب انتخاب کننده است و نه در عرض آن . به بیان دیگر: مشیت الهی قطع کننده ی **انتخاب راه** انسانی نیست .

این معنی را از قرآن مجید نیز می توان یافت که تصریح می نماید:

خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نخواهد داد، مگر آنکه آنها در درون خود تغییر و تحول به وجود آورند(17)

در خطبه ی دیگر آن حضرت آورده اند که :

در امتهای گذشته مطالعه کردم هیچ شقاوتی از آنها نیافتم که متکی به نادانی ، تعصب ، گردنکشی و با دلیل سفیهانه ای نبوده باشد(18) این سخن گویای این نکته است که شقاوت هیچ ملتی از ناحیه ی خداوند نیست و ارتباطی به مشیت او ندارد.

مشیت الهی را می توان صراط مستقیم دانست ، که در بسیاری از مواقع ، آدمیان (حتی با وجود عبرت اندوزیها اما بدلایلی دیگر) قادر به پیمودن آن نیستند و از مسیر مشیت خدائی خارج می گردند، لذا پیامدهای آن هم دامنگیرشان می شود، پس هر آن باید توجه نمود که مشی الهی در آن شرایط چیست و تلاش دریافتن و پیمودن آن نمود.

تاریخ ، علم سازندگی انسان

تاریخ علمی است که در دارنده ی آن تاثیرات فراوانی (مثبت یا منفی) می گذارد، چرا که موضوع علم تاریخ ، **انسان** است . آنهم نه کالبد انسانی بلکه حیات گذشته ی او، چنین علمی نمی تواند در جهان بینی یا احساسات صاحب آن ، بی تاثیر باشد.

تاثیرات مثبتی را که آن حضرت بر شمرده اند به دو قسمت می توان تقسیم کرد:

یک بخش آن اثراتی هستند که موجب اصلاح جهان بینی و رشد شناخت انسان می گردند.

بخش دیگر سخنانی می باشند که با خصلت ها و احساسات آدمی سر و کار داشته موجب سازندگیهای اخلاقی می شوند. در آن میان از سنت ها و عبرت ها سخن به میان آورده اند که دارای هر دو جنبه ی احساسی و بینشی (و نیز کاربرد سیاسی) هستند در اینجا برای هر یک از این اقسام نمونه ای ارائه می گردد.

تاریخ و جهان بینی

تاریخ بشریت به عنوان بخشی از نظام هستی می تواند روشنگر و تبیین کننده ی جهان بینی انسان واقع شود. انسان متفکر بیش از هر چیز به دنبال درک غایت هستی است . برای او تاریخ به مثابه آزمایشگاه انسان و انسانیت است . بنابراین او می تواند در این آزمایشگاه به کند و کاو بپردازد تا ریشه ی **عزت و ذلت** اقوام و ملل را دریابد. همچنین یافتن تعریف حیات (و دنیا) اولین مشکل آن کسی است که به سعادت خود و

بشریت می اندیشد.

تعریف دنیا

از جمله مسائل اساسی در هر مکتب و مرام ، تعریفی است که از دنیا ارائه می دهد. بعد از این تعریف است که آن مکتب موضع گیریهای اصلی و اعتقادات اصولی خود را پایه ریزی می نماید. بهتر است بگوئیم هر مرام و مکتبی در ارتباط با این تعریف می تواند مواضع اصولی خود را روشن سازد.

گاه در محاورات روزمره کلمه ی **دنیا** به کار می رود و منظور از آن کیهان و کهکشان و زمین و اشجار و حیوانات است که درباره ی این محتوا اختلافی نیست ، اما گاه سخن از دنیا به میان می آید و منظور از آن فضائی است که انسان در آن زندگی می کند. این فضا ترکیبی است از محیط جامعه ، تاریخ ، خانواده ، غرائز درونی ، تأثیرات طبیعی و محتوای فکری و روحی انسانها.

برای چنین معنائی گاه کلمه ی **روزگار** و یا **دهر** و اینگونه تعابیر آورده می شود، آنچه برای بشر دارای اهمیت بوده و سرنوشت ساز است نحوه ی نگرش او به همین فضا است . برداشتهای بشر از دنیا با این محتوا بسیار مهم و زیربنای تصمیمات بعدی او واقع می گردند.

علی علیه السلام تعریفی که از دنیا (با تعبیر اخیر) دارند این است که : می فرمایند:

دنیا جایگاه : سختی ، فناء، تحول ، دگرگونی و عبرت است (19) این تعریف را وقتی به تاریخ مرتبط نسازیم قابل لمس نخواهد بود، ولی وقتی کتاب آدم و آدمیت را ورق بزنیم جز چهار مورد فوق چیزی نمی یابیم . ایشان در خطبه ی دیگری آورده اند که :

دنیا سرانی است که غم و اندوه آن را فراگرفته و به مکر و دغا شهرت یافته ، همواره بر يك حال باقی نیست ، ره آوردهای آن سالم نمی مانند، اهل آن در هدفهای تیرهای بلا هستند، دنیا تیرهای خود را به سوی آنها پرتاب و به مرگ ، نابودشان می کند.

و بلافاصله سخنان خویش را به تاریخ ارجاع داده می فرمایند:

بندگان خدا، آگاه باشید شما و هر چه که در دنیا بمانید در تداوم راه کسانی است که پیش از شما درگذشتند، آنها دارای عمرهای طولانی تر و شهرهای آبادتر و آثار مهمتری بودند. اما هم اکنون صدایشان خاموش ، بادهای تکبرشان خوابیده ، اندامشان پوسیده شهرهایشان خالی ، آثارشان ناپدید، قصرهای برافراشته و ساختمانهای استوار و بالهای گسترده ی آنها را سنگهای محکم قبرهای چسبیده جانشین گشته ...
تصور کنید شما رفته اید جائیکه آنان رفته اند و آن خوابگاه شما را بگروگان گرفته و آن امانتگاه شما را در آغوش دارد، پس چگونه خواهد بود حال شما اگر کارهای شما به پایان برسد و مردگان از قبرها بیرون آیند، هر نفسی به آنچه در پیش فرستاده آزمایش شود(20)

با اندک دقتی در جملات فوق ، نتایج زیر حاصل می گردد که از نظر علی علیه السلام :

- 1- قالب و محتوای دنیا یکسان نیست . (در حالیکه ظاهری فریبنده دارد، محتوای آن رنج و سختی است).
- 2- حرکت و دگرگونی بر دنیا حاکم است (یا عین یکدیگرند).
- 3- دست آوردهای دنیائی و محصولات مادی آن فانی است و سالم نخواهند ماند.
- 4- انسان همواره در مظان مرگ قرار دارد و به اندک بهانه ای در کام آن فرومی رود.
- 5- دنیا را باید در راستهای بهره گیری برای قیامت بکار گرفت . زیرا هر شخصیتی در گرو عمل و دستاوردهای خویش خواهد بود.

6- این اصول برای همه یکسان است و همه در تداوم راه گذشتگان با نتایج فوق (خواه نا خواه) عجین اند.
7- برای احساس و شناخت بیشتر و توجه پیرامون اصول ششگانه ی فوق می توان به گذشتگان (یعنی تاریخ) مراجعه کرد. نه تنها مراجعه ی نظری به تاریخ بلکه باید خود را تاریخی نمود. یعنی خود را در جایگاه گذشتگان بینداریم . فکر کنیم که با آنها بوده و هم اکنون با آنها در بستر خاک و گروگان داده شده ایم . اگر این مطالب را که برخاسته از حقایق این جهان اند (و با دقت درگذشته می توان به آنها دست یافت) به تاریخ گراهای مادی نگر شرقی و غربی ارائه کنند، بجای قبول آن خواهند گفت : **این ثمره ی نگرش صوفیانه و منفی گرای امام علی علیه السلام بوده است !! یا فلان پایگاه طبقاتی او این چنین نتایجی را به دست داده است ؟!**

تفسیر سیاسی آنها ممکن است این باشد که خواهند گفت : علی علیه السلام برای وضع اصلاح اقتصادی حکومت خود قصد تنزل دادن مصرف را داشته است . تا با اشاعه ی روحیه ی مرتاضانه بتواند پاسخگوی مسائل اقتصادی ایام حکومت خود باشد و... که در هر حال اینها سخنانی است روینائی و فاقد محتوای اصولی . آیا بی انصافی نیست که : اصل حرکت را که با تعابیر مختلف مورد قبول خاص و عام و شرقی و غربی است و نیز در تیررس مرگ بودن انسان را که هر روز شاهد آن هستیم . و مخفی بودن هزاران واقعیت تلخ را که در پس ظاهر فریبنده ی دنیا وجود دارد با کلی بافیهائی نظیر منفی گرا بودن آن حضرت ، نادیده بگیریم ؟! آیا این

شیوه قضاوت ، همان نگرش جاهلانه به تاریخ (و دنیا) نیست؟! اگر علی علیه السلام دارای بینش منفی بود او را جنگ و شمشیر و سیاست و حکومت چکار؟!

قاطعانه می گوئیم که : فراموش کردن مرگ و زدودن اعتقاد به قیامت ، در کنار ظاهر سازیهای دنیائی و اصالت دادن به این ظواهر از جمله ارزشهای الحادی غرب است که بدلائل مختلفی در جوامع دیگر تبلیغ می گردد. از فوایدی که این ارزش (در حقیقت ضد ارزش) برای غربی دارد. اشاعه ی زندگی تجمل گرایانه و مصرفی برای فروش بیشتر محصولات سودآور آنهاست ، فایده ی دیگر آن دلخوشی و سرگرمی مردم جهان سوم به این ظاهرفریبها و در عوض ایجاد دلهره و ترس زیاد از مرگ (کشته یا شهید شدن) می باشد. به گفته ی استاد شهید مطهری :

چون يك سلسله افكار ماتریالیستی به مغز ما هجوم آورد که این اندیشه ها و آرزوها همه بیهوده است و از واقعیت و جاودانگی خیری نیست ، حق داریم مضطرب و ناراحت شویم و رنج و وحشت عظیمی (از مرگ) در ما به وجود آید...⁽²¹⁾ آری یکی از راههای جلوگیری از تحركات سیاسی اجتماعی ملتها و ایجاد سکوت مرگبار، همین القاء ترس از مرگ و تبلیغ اصالت دنیاست . برای اینکار هم ناچار از آنند که مشغله های ذهنی فراوانی برای ملتها به وجود آورند تا محتوای مادی دنیا را بگونه ای محبوب و دل انگیز و اصیل جلوه دهند تا کسی به سراغ واقعیت آن نرود.

حال سنوالم می کنیم که : راستی آیا به آینده ی خود فکر کردن اشتباه است ؟ آیا همه ی همت و افق دید خود را مصروف 60-70 ساله زندگانی دنیا نمودن و ابدیت را فراموش کردن درست است ؟ آیا تکامل کمی (مادی) را جانشین تکامل کیفی (معنوی) نمودن و آن را غایت خلقت انسان و جهان قرار دادن غلط نیست ؟. راستی آیا کارخانه ی هستی پی در پی انسان تحویل می دهد تا بفرموده ی آن حضرت ، در تداوم راه گذشتگان فقط به عمر طولانی تر، شهر آبادتر، آثار مهمتر، یعنی رشد کمیت ها پرداخته و هدف خلقت خود را در این موارد جستجو کنند؟.

آیا نباید لحظه ای درنگ نمود که گذشتگان کجا رفتند؟ کجا ایند آنانی که پس از مدتی ، اثری از بادهای کبر و غرورشان ، تن سالم و عمر طولانیشان ، شهر آباد و آثار مهمشان ... نیست . آیا ما هم در گردونه ی این امور باید مدتی چرخیده و برویم ؟ راستی آنان از خلقت خود چه سودی بردند؟

بدنبال این سنوالات است که مولا علی علیه السلام دعوت می نماید که : بیائید همچون هزاران انسان دیگر که رفته اند، برای لحظاتی تصور کنید که سفری زندگانی شما هم برچیده شده و درجایگاه مردگان قرار گرفته آید. با این تصور، عمر و اعمال خود را در ترازوی سنجش قرار داده و با هدفی که از خلقت شما بوده است بسنجید. از خود بپرسید که آیا از حیات خود که در تداوم زندگی گذشتگان طی شده راضی هستید یا نه؟! اینگونه در اعماق تاریخ غرق شدن و زدودن پرده های تجملات و توهمات روزمره است که انسان بر نفس خویش بصیرت کامل یابد و به سنوالمی بس حرکت را میرسد که : چه کنم و چه باید کرد؟ با دست یابی به این پرسش ، هر آن انسانی که پشتوانه ی این سنوالم و احساس مربوط به آن را واقعیت های جهان خلقت - یعنی فناپذیری ماده ، تغییر و تحول دائمی دنیا، ظاهرفریبی این جهان - قرار دهد می تواند در راستای جهان دیگر، همه چیز را بکار گیرد و هدایت انسانی یابد. بر همین اساس است که آن حضرت این ایده های برخاسته از دقت در تاریخ و احوال گذشتگان را پشتوانه ی تحرك کمی و کیفی فرد و اجتماع قرار داده و عمل صالح ، جهاد و شهادت ، امر به معروف و نهی از منکر، علم اندوزی و... هر آنچه در تعالی انسان موثر است را با این انگیزنده (یادینامیسم) به تحرك وا می دارند. بنابراین ، تاریخ نه تنها تعریف دقیقی از دنیا به دست می دهد بلکه بعنوان يك انگیزنده و محرک مهم (بشرط برخورد صحیح با آن) عمل می نماید.

درك اصلی تغییر و تحول دائمی

آن حضرت نه تنها در گفته ی فوق بلکه در بیانات مختلف خواهانند که با استناد به تاریخ اصل تغییر و تحول دائمی را تفهیم نمایند. اصلی که بر همه چیز حاکمیت دارد.

آیا در آثار پیشینیان چیزی نیست که شما را (از راه خطا) آيا ندیدی که گذشتگان شما باز نمی گردند و جانشین های آنان که زنده هستند باقی نمی مانند؟ آيا اهل دنیا را نمی مانند؟ آيا اهل دنیا را نمی بینید که روز را به شب رسانده ، شب را صبح می نمایند، یکی مرده است که بر او می گریند، دیگری بیمار است و...⁽²²⁾ در ابتدای این سخن آمده است که :

پس به عزت و ارجمندی دنیا دل نبندید، به زیور و نعمتهای آن فریفته نشوید، از سختی و رنج آن فغان نکنید، زیرا عزت در دنیا و تفاخر به آن از میان می رود و زیور و نعمت آن فانی می گردد، سختی و رنج آن تمام می شود و هر مدت و زمانی پایان دارد...⁽²³⁾

ملاحظه می گردد که آن حضرت برای تفهیم اصل تغییر دائمی ، احساس فناپذیری دنیا، جلوگیری از زربستی و تفاخرات بیهوده ، اینگونه از تاریخ استفاده می نمایند.

درك گذر زمان

می دانیم که جوهره ی اصلی تاریخ ، همان زمان طی شده ی همراه با حوادثی است که در آن به وقوع پیوسته

است (اهمیت ارزش زمان (و فرصتها) فوق العاده زیاد و سخن از آن گفتن نیاز به گفتاری مجزا دارد) چنانچه قبلا آمد، آن حضرت با ترسیم زندگانی گذشتگانی که به بطالت عمر خود را سپری نموده اند سعی در القاء این فکر دارند که برای زندگی خویش ارزش قایل شده آن را تداوم راه آنگونه افراد، نگذرانند. توجه دادن به گذر سریع زمان و تمام شدن عمر راه دیگری است برای هوشیار نمودن آدمی. آن حضرت با انواع گفتارها سعی در تفهیم گذشت سریع زمان دارد. در جایی می فرماید: **فرصت ها چون ابرها می گذرند** (24) و در سخن دیگری گویند: **خدا رحمت نماید انسانی را که به تفکر پرداخته، عبرت گیرد. آگاه شود که آنچه از دنیا باقی است بزودی نابود می گردد، آنچه از آخرت است زوال ناپذیر است، هر آنچه امروز به حساب آید به انتها می رسد و آنچه در انتظار آن هستید آمدنی است و هر آینده ای نزدیک است** (25) همچنین در مواردی از تاریخ استعانت جسته اند، چنانچه در وصیت به فرزندش می فرماید:

اینگونه است که پس از گذشت اندک زمانی یکی از آنان (گذشتگان) خواهی بود (26) در کلام دیگر آورده اند:

پس مانند سابقین خود (خواهید بود) کسانی که قبل از شما درگذشتند. از دنیا خیمه کردند، مانند خیمه کردن کوچ کننده، آن را طی کردند مانند مسافری که منزل به منزل راه می پیماید (27) دقت شود که در جهان بینی حضرت علی علیه السلام دنیا سرای قرار نیست بلکه همچون مسافرخانه ای است که مسافرینش منزل به منزل طی مسیر می نمایند ولی مسافرخانه دانستن آن تعارضی با آباد نگهداشتن و سازندگی آن ندارد. از باغبانی تا حکومت بر امپراطوری توسط آن حضرت گویای این مطلب است (که مسافرخانه دانستن دنیا با سازندگی اش تعارضی ندارد). سخن دیگر ایشان این است که:

معمری از شما روزی از عمرش به او داده نشد مگر آنکه يك روز از عمرش نابود شود... اصلها گذشتن و ما فرعها هستیم، پس چگونه فرعی بعد از درگذشت اصل خود باقی خواهد ماند (28) آری هیچ چیزی جز نگاه به طول تاریخ نمی تواند نسبت به گذر سرعت زمان هشدار دهنده باشد وقتی انسان به سیل حوادثی که زنجیروار پشت سر یکدیگر به عمق تاریخ فرومی روند می نگرد، وقتی سرعت مدفون گشتن حوادث بزرگ در گورستانی بنام گذشته را آدمی ملاحظه می کند، بطور ملموس گذر سریع بقیه ی عمرش را در پیش روی می بیند و درصدد تلاش برای برگرفتن توشه یا باقی گذاردن اثری از خود بر می آید.

درک جریان حق و باطل

از دیدگاه علی علیه السلام تمام حرکات و وقایع انسانی به یکی از دو جریان حق یا باطل متصل است، چنانچه فرموده اند: **حقی و باطلی است و برای هر يك طرفدارانی** (29) آن حضرت با استعانت از تاریخ، طی خطبه ای از این دو جریان سخن گفته و از دو گروه آدمیانی که هر يك وابسته به یکی از این دو جریان بوده اند نام می برد. در اوایل خطبه نیز سیمای جوامع و اقوام باطل را که صاحب نام و عنوانی بوده اند مجسم می سازند: **شما را از روزگاران گذشته عبرتی است. کجایند عمالقه و فرزندانشان، کجایند فراعنه و پسرانشان؟ کجایند مردم شهرهای رس که پیامبران را کشتند و سنت رسولان الهی را فراموش کردند و (در آزاء) سنت جباران و گردنکشان را احیاء نمودند؟ کجایند کسانی که سپاهیان فراهم و با لشکریان به هر سو تاخته و هزاران سپاهی را شکست می دادند؟ کجایند آنانی که شهرها بنیانگذاری کردند؟... (30) در برابر این الگوهای باطل نمونه هائی از جریان حق ارائه می نمایند. آنهم چهره هائی که در زمان بیان کلام سیمایشان شناخته شده و شنوندگان با آنها حشر و نشر داشته اند.**

چه ضرری کردند برادران ما که در جنگ صفین خونشان به زمین ریخت (و به شهادت رسیدند) امروز نیستند که آب تیره فتنه ها بنوشند و غصه ها بخورند. به خدا سوگند که خدا را ملاقات و مزد آنها داده شد، خداوند آنان را بعد از خوف در جای امن قرار داد.

کجایند برادران من که در طی راه حق به پیش تاخته و سوارانه راه می پیمودند؟ عمار کجاست؟ ابن تیهان کجاست؟ دوشهادتین کجاست؟ نظیر این برادران کجا هستند؟ کجا هستند آنان که برای مرگ با یکدیگر پیمان بستند؟ و جمجمه ی آنان به سوی ستمکاران فرستاده شد؟... (31) بدنال این سخن، آن حضرت اشک می ریزند و در پایان سخن اعلام می کنند که:

ای بندگان خدا! جهاد، آگاه باشید من همین امروز لشکر می آریم، هر کس اراده ی رفتن به سوی خدا دارد (آماده ی حرکت و) با لشکر حرکت کند (32) ترسیم این چنین سیمای گذشتگان در بستر دو جریان حق و باطل، آدمی را به انتخاب راه وا می دارد. در حالی که مطالعه و تحلیل و تحقیق تاریخ، بدون هیچ مرزبندی ارزش، برابر با دمیدن روح بی تعهدی و لاقیدی است. کسی که آن همه خونریزیها را مورد مطالعه قرار داده و در حافظه جمع آوری می کند، بدون آنکه حساسیتی داشته باشد که ظالم و صالح را از یکدیگر تفکیک نماید و یا کاری به اینکه جریان بر حق آن ایام چه کسی (یا کسانی) بوده است؟ در حقیقت چشم و دل خود را از خبر قتل و خونریزی پر کرده و دل خود را سخت و شقاوت آمیز می کند. در نتیجه روح بی تفاوتی را در خویش تقویت کرده است، (که بر بی تفاوتی بنا نهاده شده) جالب است که پاره ای غرب زدگان، تنها اینگونه تاریخ نگری را علمی می دانند، در حالی که اولاً بدنال جریان حق و باطل گشتن ناقض تحقیق بی طرفانه و مستدل نیست ثانیاً اگر اشکالی هست متوجه تعصبات کور است که باید آن را اصلاح نمود. و بالاخره ضرورت مطالعه بی طرفانه و تحقیق بدون تعصب کور، دلالت بر این ندارد که نبایستی از ثمره ی مطالعه تاریخ نتایجی انسانی

گرفت . در بلوک شرق و غرب نیز مورخی نمی یابیم که در جهت تثبیت ارزشهای فکری و فلسفی خویش به سراغ تاریخ نرفته باشد و بگونه ای لائیک (غیر مذهبی) به مفهوم واقعی کلمه تاریخ بخواند. گستردگی دامنه ی بی تفاوتی و بی طرفی در حد تجرد، آدمی را از فطرت انسانی خارج و موجب فراموشی خویشتن می گردد.

پس عناوین مطالعه بی طرفانه و دخالت ندادن ارزشهای فکری در علوم ، نباید بهانه ای برای بی تفاوت شدن و غیر متعهد گردیدن شود. ریشه ی این فکر که باید علوم را از ارزشهای انسانی بکلی مجزا نمود و از تداخل ارزشهای انسانی در آنها پرهیز کرد، يك ایده ی غربی است (33) اصولاً این ایده در عمل نشدنی است چرا که حتی انتخاب موضوع تحقیق ، بستگی به ارزشهای فکری محقق دارد. این تفکر عمدتاً به علت تعارض ارزشهای علوم با ارزشهای قرون وسطائی به وجود آمد. ولی وقتی دقت شود معلوم می گردد که بورژوازی غرب برای تحمیل ارزشهای خاص خودش چنین دعوتی را به عمل می آورد. کدام کسی است که اندیشه ی لائیک یعنی بی قیدی و بی تعهدی نسبت به مذهب را تبلیغ کند ولی خودش نسبت به مکتبی تعصب نداشته و از نظام ارزشی خاص پیروی ننماید؟!

بنابراین باید تاریخ را بطور بیطرفانه و دقیق مطالعه نمود ولی آن را رها نکرد بلکه در ترازوی قضاوت اخلاقی قرار داد. حتماً باید معایب و محاسن یا حق و باطل بودن فعل و قول هر قوم و قبیله ، سلسله یا تمدن را معین نمود. تاریخ را باید در بستر دو جریان حق و باطل مطالعه و تحلیل نمود. در این صورت است که معنی و مفهوم یافته از حالت مخزن لاطائلات بودن بیرون آمده روح پیدا می کند. تا این قضاوت اخلاقی نباشد تاریخ بی روح است و تا بی روح است موجب کمال انسانی نیست . همین روح است که موجب می شود وقتی علی علیه السلام از قهرمانان جریان حق تاریخ سخن گوید بر آنها بگریزد و آن هنگام که از جریان ستمگران سخن گوید بر آنها خشم گیرد. همین روح است که انگیزه ی جنگ و جهاد قرار می گیرد. به هر تقدیر هنگام مطالعه ی تاریخ باید کار زشت عده ای محکوم و عمل زیبای عده ای دیگر تمجید گردد، باید قضاوت تاریخی وجود داشته باشد، اخلاق اعمال گذشتگان باید ارزیابی گردد، تا روح قضاوتگر، فکر و اخلاق ارزیاب و قدرت فهم مطالب و مسائل انسانی را پیدا کنیم .

حضرت در خطبه ی قاصعه نیز از دو خط مستمر تاریخی **حق** و **باطل** یاد نموده و علت شقاوت گردنکشان و نتایج آن ، همچنین ثمرات صبر و استقامت مومنین و خط ایمان را در شرائط سخت و در کشاکش با سنت های تاریخی خداوند، در مقاطع گوناگون بر شمرده اند. در این خطبه بطور وضوح نحوه ی طرح مساله ی تاریخی همراه با نتیجه گیری از آنها را می توان دید. این کلام را بطور کامل آورده تا ملاحظه شود که آن حضرت از علم تاریخ چه چیزی خواستارند. و چگونه می نگرند:

در احوال گروه مومنین از امتهای گذشته اندیشه کنید که در زمان سختیها و ایام آزمایش چگونه بودند؟ آیا این گروه از مردم دیگر گرانبارتر، رنج کشیده تر و از اهل دنیا زندگیشان سخت تر نبود؟ ملاحظه نمائید که چگونه فراعنه آنها را به بندگی و اسارت کشیدند و آنان را شکنجه دادند؟! تلخی ها به کام آنان ریخته جرعه جرعه به آنان نوشاندند؟ (چرا) آنها زیر سلطه و در خواری و ذلت در استیلاء ستمگران بودند؟ آنچه برای دفاع از خود نداشته و قادر به سرباز زدن از اطاعت نبودند، تا آنکه خداوند تلاش آنان را در استقامت بر ایمان و رنج در راه خدا و تحمل ناشایست ها (در راه عقیده) که بخاطر ترس از خدا بر آنان وارد می شد، مد نظر قرار داده ، آنان را از گرفتاریهای سخت رهائی داد و آزاد نمود.

آنان را به ازاء ذلت عزت ، بجای ترس ایمان و آسودگی بخشید، بطوری که آنان پیشتازان راه هدایت شدند و از جانب خداوند بر ایشان عزت و بزرگواری نازل شد، بیش از آنچه انتظار داشتند. پس دقت نمائید که چگونه شد زمانیکه جمعیت ها گرد آمده ، اندیشه ها با هم ، دلها یکسان ، دستها یار یکدیگر، شمشیرها پشتوانه ی هم ، بصیرت ها عمیق ، تصمیم ها یگانه بود؟.

آیا در این حالت بر سرزمینهای وسیع و بر همه چیز جهانیان سیطره نداشتند؟ حال بنگرید به آنچه در پایان کار دچار آن شدند. زمانیکه بین آنان تفرقه افتاده ، مهربانی و وحدت به هم خورد، سخن و دلهاشان دو گانه گشت ، دسته دسته شده به جان یکدیگر افتادند. پراکنده شده به جنگ با یکدیگر برخاستند. (به این خاطر) خداوند لباس عزت و بزرگواری را از تنشان خارج نمود. وفور نعمت را از آنان گرفت . آنچه که عبرتی برای عبرت اندوزان گردیدند و داستان سرگذشتشان در میان بشر باقی ماند(34) در ادامه ی کلام ، بنی اسرائیل ، بطور کلی آل ابراهیم را به عنوان نمونه ای از گذر يك قوم در مسیر تاریخ و دور و نزدیک شدن آنها با سنت های الهی ، همراه با نتایج حاصل از حاکمیت ارزشهای مختلف بر آن قوم یاد کرده ، تاریخ نگری حقیقی را به ما می آموزد که : از آنچه بر فرزندان اسماعیل و پسران اسحاق و بنی اسرائیل برفت عبرت گیرید. چه تناسب نزدیک دارد سرگذشتها و چه شبیه و نزدیک به یکدیگرند احوال (ملتها)، در تاریخ و چگونگی تفرقه و جدائی آنان تامل کنید. در آن روزگار تاریک که کسری ها و قیصرها مسلط بر آنان و سرورشان بودند، آنها را از کشتزارها و از کنار دجله و فرات جدا کرده از سبزه زار جهان به بیابانها راندند. بجائیکه در منه (خارهای بیابانی) می روید و بادهای تند می وزد، جائی که زندگانی طاقت فرساست . آنان را در فقر و بیچارگی ، یار و همراه زخم و موی شتر رها کردند، زبونترین امتهای از جهت خانه و کاشانه و بدبخت ترن آنان از لحاظ رفاه و آسایش بودند. به زیر بار رهبری (مهتری) گرد نمی آمدند که به آن پناه جویند و نه بزیر سایه ی الفت و مهربانی (نسبت بهم) که بر عزت و بزرگواری آن تکیه کنند، پس با حالات نگران و دستهای پراکنده و تفرقه بسیار، در رنج و سختی و

جهل و نادانی از قبیل زنده بگور کردن دختران ، پرستیدن بت ها، دوری جستن از خویشان ، غارتگری از راههای گوناگون بسر می بردند. باز بنگرید پس از آنکه پیامبری بر ایشان مبعوث کرد و آنان را فرمانبر شریعت نمود. چگونه به سوی آنان نعمتهای الهی سرازیر شد، بر دعوت او ایشان را گرد آورده با هم مهربان ساخت ، نعمت و آسایش به سوی آنان روانه و نهرهای خویش بطرفشان سرازیر شد و بر دعوت او ایشان را گرد آورده با هم مهربان ساخت ، نعمت و آسایش به سوی آنان روانه نهرهای خوشی بطرفشان سرازیر نمود... ایشان فرمان دهنده ی بر جهانیان شدند و پادشاه سرزمینهای گسترده گشتند. بر کسانی که زیر سلطه ی آنان بودند مسلط شدند و بر فرمانروایان قبلی خود فرمان می راندند...

(حال متوجه باشید که) سرنوشت و وضع گذشتگان و بلاء و سختیهای روزگار و پیشامدهای آن که سخت کوبنده و شکنجه گر است در نزدیکی شماست . عذاب او را دیر می پندارید و...⁽³⁵⁾ امام علی علیه السلام اینگونه سیما ی قومی را در بستر تاریخ و در کنار ارزشهایی که با آن زیست نموده اند ترسیم می نمایند. ملاحظه گردید که آن حضرت در این گفتارشان در صدد طرح علل سقوط و صعود آن ملت و تشریح مقاطعی که بر حق عمل کرده یا راه باطل پوئیدند (همراه با نتایج آن) می باشند. حال این نوع تاریخ نگری را با خواندن مهملات خشک و بی روح امروزه مقایسه نمائیم . در تواریخ امروز معمولاً علل سقوط یا صعود يك ملت تنها در حوادث دیگر تاریخی جستجو می شود، (مثلاً علت حمله ی مغول به ایران در کشتن سفیران چنگیز توسط حاکم شهر اترار دیده میشود و بس) در حالی که اعتقادات ، توحید و تفرقه ، تلاش و تنبلی ، عطوفت و سخت دلی ، ایثار و خست ، تبعیت یا سرپیچی از رهبری و... اینگونه عوامل اند که در ترسیم حرکات تاریخ نقش اصلی را بازی می کنند. وقتی این ارزشها از تاریخ سلب شود و این علم بدون در نظر گرفتن آنها مطالعه شود این علم چیزی جز گورستان و علم آن هم چیزی جز غیبت کردن از مردگان نیست . از جمله علل مهمی که زدگی از علم تاریخ در عده ای به وجود آورده همین طرح گورستانی تاریخ در رژیم گذشته بود. حال باید در شیوه ی ارائه ی این علم انسانی تجدید نظر کلی نمود و آن را از آن حالت بیرون آورد.

سنت ها

درک قوانین عام حاکم بر تاریخ ، از جمله فواید اصلی و اولیه ی این علم است . فهم این قوانین که موجب رشد شناخت ، تصحیح اعتقادات و اصلاح مواضع سیاسی می گردد مورد نظر همه ی ادیان و مکاتب است . از آنجا که ارتباط سنت ها با علم تاریخ واضح و از یکدیگر مجزا شدنی نیستند، از این ارتباط سخنی به میان نیاورده و ضرورتا مطالب مختصری پیرامون فواید شناخت سنن می گوئیم :

از جمله فواید شناخت سنت ها، ایجاد هماهنگی بین انسان و طبیعت ، انسان و جامعه ، روابط جوامع با یکدیگر و فرد با خودش - بطور اصولی و طبق موازین خلقت - می باشد. بگونه ای که درک سنن جاری که همان شناخت اصول راه تکامل است ، بشر را از درگیر شدن با چرخ دنده های محرك و متحرك هستنی نجات و او را در صراط مستقیم الهی به پیش می راند. البته کارآئی شناخت سنت ها وقتی به حد مطلوب خواهد رسید که در بینش و احساس (یعنی دل و دماغ) جای گیرد. در این صورت هم ارزش نظری داشته و هم مهیج قلوب می گردد. به همین خاطر است که فهم سنت های الهی یکی از چهار ستون اصلی ساختمان یقین قرار گرفته است .

قبلاً گفته شد که آن حضرت یقین را بر چهار ستون استوار دانسته که پس از طی مراحل ، بینش دقیق ، دستیابی به حکمت و عبرت ها می تواند به سنت ها که مراحل پایانی راه یقین است دست یابد. و نیز گفته شد: **سنت** مورد نظر آن حضرت ، تقلید کورکورانه از آداب و رسوم گذشتگان نیست بلکه دستیابی به قوانینی است که به زودی میسر نبوده پس از مطالعات و طی مراحل زیادی بدست می آید. سنت الاولین را کسانی می توانند بیابند که دارای بینش زیرکانه ، حکمت عالمانه و عبرت محققانه باشند. در پاسخ این سؤال که : **اولین** کیانند؟ چه کسانی هستند که این چنین فهم سنت و شیوه ی آنها مشکل ولی ضروری است ؟. برای پاسخ دادن به این سؤال لازم بذکر این نکته هستیم که از نظر آن حضرت علیه السلام دو دسته سنت وجود دارد. يك دسته سننی هستند که از آن خداست و ریشه در فطرت داشته و امتداد آن به مرسلین و صالحان ارتباط پیدا می کند. دسته ی دیگر به ستمگران و جبران مرتبط می گردد (که خواهد آمد) بنابراین در میان گذشتگان سنتهای زیادی وجود دارد، که به سنتهای الهی و سنتهای ستمگران باید تقسیم گشته و از یکدیگر مجزا شوند.

حال متوجه می شویم که منظور از **سنت الاولین** ، هر نوع سنتی که در گذشتگان بوده است ، نمی تواند باشد. و یا گذشت زمان و تاریخی شدن سنت ها دلیل بر صحت و بر حق بودن آنان نیست . بلکه باید آنان را با ملاک و معیاری سنجید و جزء گروه اول یا دوم قرار داد.

اما معانی که برای کلمه ی **اولین** می توان در نظر گرفت عبارتند از:

اول آنکه به اعتبار معنوی آن ، منظور از کلمه ی اولین را پیشتازان مسیر رشد و کمال دانسته و سنت الاولین را سیره ی مقربان درگاه الهی و کسانی که در رده ی اول راه کمال اند بدانیم (چنانچه در قرآن مجید آمده است : سیقت گیرندگان و پیشتازان مقربان درگاه الهی اند- سوره ی واقعه آیه ی 10).

دوم اینکه آن را به اعتبار زمانی (ولی در چهارچوب سنتهای الهی) معنی کنیم ، در این حالت منظور از اولین ، نخستین گروندگان و مجربان قوانین الهی خواهد بود. (چنانچه در قرآن حضرت ابراهیم را اولین مسلم و آدم و نوح و

ابراهیم و یعقوب و اسحاق را در ردیف صالحین اولیه شمرده است . همچنین خود آن حضرت در سخنانی صفات انبیاء سلف نظیر موسی ، داود، عیسی و... را بر شمرده و می خواهند که صفات آنان سرمشق بشر گردد، بنابراین می توان آنان را اولین انسانهای دانست که باید سنتهایشان باقی بماند).
تعبیر سوم از سنت اولین شیوه ی انسانهای نخستین است که بر اساس فطرت پاک و سرشت الهی عمل می کردند.

و بالاخره آخرین تعبیر آن همان سنت و سیره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه اولیه ایشان می باشد. که هیچکدام از اینها معارض یکدیگر نیست و دست یابی به آنها هم بدون بینش ، حکمت و عبرت میسر نخواهد بود.

نکته دیگر که باید درباره ی آن سخن گفت این است که گاهی کلمه ی سنت بکار می رود و منظور از قوانین عام حاکم بر طبیعت است (نظیر اصل حرکت و تغییر و تحول دائمی که از آن سخن به میان آمد). گاهی منظور از آن شیوه ی انبیاء به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. بعضی مواقع منظور از سنت ، قوانین اجتماعی تثبیت شده می باشد. هر کدام از آنها که مد نظر باشد در منشاء دریافت آن فرقی نیست و برای درک درست آن باید به سراغ تاریخ برویم خواه قوانین طبیعت و خلقت جهان و خواه قوانین حاکم بر تاریخ بشر و یا سیره ی انبیاء بوده باشد نهایتا ما را ملزم به بررسی وضع گذشته می کند.

از آنجا که انبیاء مبلغ قوانین مثبت جاری بر جوامع بشری و نفی کننده ی آداب و رسوم غلط می باشند، بنابراین ارتباط تنگاتنگی بین آرمان و سیره ی آنان با قوانین حاکم بر تاریخ وجود دارد. مثلا یکی از سنتهای تاریخی این است که بشر در نتیجه ی وحدت اعتقادی و اجتماعی ، صاحب عزت و سربلندی گشته و در نتیجه تفرقه ، مذلت بر او روی می آورد. این سنت به صورت لایزال در طول تاریخ عمل کرده و نمونه های فراوانی را برای آیندگان عرضه داشته است . ملاحظه میگردد که همین مطلب بصورت يك اصل اساسی در جوهره ی افعال و اقوال انبیاء (و پیامبر اسلام) ساری و جاری است . بنابراین شناخت سنت انبیاء (و سنت اولین)، فهمیدن و پیدا کردن سنتهای جاری بر تاریخ بشر نیز هست .

در توضیح دو دسته سنتهای مذکور متذکر می گردد که آن حضرت علیه السلام سخنان عیدیه ای در این باره دارند که می تواند عنوان تحقیق جداگانه ای قرار گیرد. مثلا ایشان از سنت الله ، سنن الحق ، سنن قائمه ، سنن فاضله ، سنت الجامعه ، سنت صالحه و اینگونه موارد به عنوان سنت های مثبت یاد نموده و کرارا نسبت به آنان سفارش می نمایند. در برابر آنان از دسته دیگری به عنوان سنن الجبارین یاد کرده و مذمت نموده اند. مسلم است که شناخت سنتهای فاضله از مفسده و انحطاطی که مختص ستمگران است نیاز به ملاک و معیار دارد. از آنجا که انبیاء مصلح بشرند مصلح سنتهای جاری بر جوامع بشری نیز هستند، لذا سیره ی آنها در برخورد با آنچه بشر تبعیت می نماید حجت می باشد. ایشان دوستان خود را بر پا دارند سنن الهی (36) و منحرفین و مخالفان انبیاء را، احیاگر سنت های جبارین معرفی (37) نموده اند.

درباره ی اهمیت سنت ها و نقش آن در تفکر فردی و عملکردهای اجتماعی قبلا گفته شد که مهمترین مشخصه محتسبون (ناظران روند جامعه) دانستن سنت هاست که بر اثر اطلاع از آنها نسبت به آینده آگاهی پیدا می کنند. آن حضرت در ادامه همان کلام يك اصل اجتماعی را بیان می نمایند. دقت شود:

حقیقتا گروه عصیانگر بپا خاسته اند، پس محتسبون کجایند؟ آنان که بر ایشان سنتها آشکار و از قبل خبردار شده اند. و (بدانید که) برای هر گمراهی علتی و برای هر پیمان شکنی شبهه ای است (38)

این مطلب اخیر (که برای هر گمراهی علتی و برای هر پیمان شکنی شبهه ای است) یکی از اصول قطعی اجتماعی است و به واسطه ی تاریخ به سهولت قابل درک است . خیره شدن در شناخت علل گمراهی ها و عهد شکنی های گذشته ، آدمی را دارای آنچنان بصیرت و شناخت حسابگرانه می نماید که از روی شواهد و قرائن ، می تواند به عهد شکنی ها و گمراهی های آینده پی ببرد، بنابراین ، ضرورت پیش بینی آینده درک سنتهای گذشته است . کسی که سنن حاکم بر اجتماع را درک کند، با شناخت علل فعلی ، معلولهای آتی را (طبق آن سنتها) به صورت عیان و آشکار می بیند.

نمونه ی سنتهای حاکم بر جامعه و طبیعت در نهج البلاغه آمده اند:

قوانینی نظیر فناء عمومی خلقت ، تغییر و تحول دائمی ، وجود دو جریان حق و باطل در بشر، اصل عمل و عکس العمل ، آزمایش حتمی انسانها در طول حیات ، وجود نتایج نیکو برای استقامت و صبر بر ایمان ، نابودی ملتها در نتیجه آرزوها و آرمانهای واهی و بی اساس ، پیدایش حوادث مشابه در نتیجه انگیزه های مشابه ، محکوم به شکست بودن شیوه ی انفعالی و خذلان در برابر دشمن ، نابود گردیدن جریاناتی که قالب و محتوی همسان ندارند، ذلت و خواری قطعی ملتھائی که متفرق اند و رشد و اعتلای ملتھائی که همراه با بصیرت متحدند، و... نمونه هائی از اصول ارائه شده اند که آن حضرت در پرتو نگرش به تاریخ از آنها سخن گفته اند، علاوه بر آن در بعض خطب نحوه و کیفیت جاری شدن سنت های الهی را شرح داده و نمونه هائی ارائه داده اند. (مانند آل ابراهیم که قبلا ذکر گردید).

عبرت ها

تا کنون چندین بار از عبرت سخن به میان آمد. عبرت که به مفهوم ، آموزش و توجه نظری و احساسی است . (تاکید می شود که عبرت ، تنها آموزش تعقلی نیست بلکه جنبه احساسی و قلبی نیز دارد یعنی فهم با تمام وجود) در نهج البلاغه جایگاه ویژه ای دارد. چنانچه آمد، نداشتن بصیرت عبرت آموز موجب نقص یقین و ایمان می

گردد. آن حضرت برای عبرت کاربردهای فراوانی ذکر نموده اند. کاربرد فردی و اجتماعی و عقیدتی برای آن ارائه نموده اند.

قبلا گفته شد که یکی از عبرت‌های مهم که از گذشته باید آموخت این است که بسیاری از گذشتگان در اول جوانی خود از تاریخ عبرت نگرفتند. و نیز عبرت‌های تاریخی سرمایه‌های الهی اند که در اختیار بشر قرار گرفته اند.

از آثار گذشتگان برای شما عبرت‌ها باقی گذاشت ... آنها در اول جوانی عبرت نگرفتند. (39)

پس آن حضرت برای گشایش فکر در زمینه‌ی عبرت اندوزی سنوالهائی نظیر: آیا ما جانشین گذشتگان نیستیم؟ آیا برای ما گریزگاهی هست؟ کجا هستند کسانی که در مستی و فراموشی زندگانی را به پایان بردند؟ ما به کجا بازگشت می‌کنیم؟ و غیره را در رویارویی کسانی قرار می‌دهند که ناظر بر حیات و تاریخ خود می‌باشند. همچنین برای برقراری رابطه‌ی قوی بین انسان و تاریخ، از عوامل مرتبط کننده سخن به میان می‌آورند: آیا در جاهائیکه آنان پیش از شما بودند نیستید؟ (40) پس عبرت بگیرید به قرار گرفتن در منزل آنان که پیش از شما بودند (41) و در مقام ارشاد در این باره می‌گویند:

خدا رحمت کند مردی را که تفکر نماید و عبرت بگیرد تا بینا شود که از آنچه از دنیا باقی است به زودی نابود گردد (42) چنین آگاهی موجب دوری از زندگانی مستانه و ناخودآگاه بوده تحرك بیشتری را برای اثر گذاری و توشه گیری به وجود خواهد آورد.

در گفتار دیگری کالبد بی روح انسانهای دیگر را که حاکی از طی شدن يك عمر است و تاریخ يك حیات را در رویاروی آدمی قرار می‌دهد، بهترین وسیله عبرت اندوزی میدانند:

این حال (رویت جنازه انسان) برای همه‌ی عبرت گیرندگان، از هر گفتار بلیغ و سخن پذیرفته شده ای پند دهنده تر است (43)

نیز امتهای گذشته و همه‌ی تاریخ بشر را مخزن عبرت‌ها دانسته می‌فرمایند:

برای شما در امتهای گذشته عبرت‌ها نهفته است (44) البته عبرت اندوزی را در نقاط مثبت امتهای گذشته منحصر نفرمود، همه را منشاء عبرت می‌دانند.

پس عبرت بگیرد ای بندگان خدا و بیاد آورید عقاید نادرست و کارهای زشت پدران و برادران خود را که اکنون در گور گرفتار آنها هستند (45) این مطلب که خود بخود گویای کیفیت مطالعه‌ی تاریخ و پاسخ کسانی است که به غلط تصور می‌کنند تنها باید نقاط مثبت و احوال خوبان را مطالعه نمود در جاهای دیگر نهج البلاغه بر آن تاکید شده است.

تجربیات تاریخ گذشتگان را از نیک و بد به یاد آرید... عللی را که موجب سعادت آنان بود انتخاب کنید... و از آنچه مهره‌ی پشت آنها را شکست دوری کنید (46)

بنابراین فقط مطالعه‌ی محاسن تاریخ کافی نیست بلکه باید افکار و اعمال زشت و زیبا، نیک و بد همه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و از میان آنان گزینش به عمل آید. در اینجا مجددا یادآور می‌شود که نگرش گزینش‌گرانه و عبرت آموز با نگاه تفاخرآمیز و برتری طلبی تفاوت اساسی دارد. چنانچه قبلا آمد: مردگان به عبرت‌ها نزدیک ترند تا به افتخار... (47) بنابراین در نحوه‌ی مطالعه و نگرش به تاریخ باید کمال دقت را نمود تا حجاب عبرت‌ها نگردد.

کاربرد عملی علم تاریخ

علاوه بر مسائل نظری که موجبات اصلاح شناخت فرد و جامعه و تصحیح اخلاق را فراهم می‌نماید، فواید بر این علم مترتب است که بطور مستقیم موثر و حتی برای اجرای پاره‌ای از امور ناچار از مراجعه به تاریخ هستیم. در اینگونه امور عموم جامعه بدون آنکه اطلاع از تاریخ و فواید آن داشته باشند، ناخودآگاه با آن سر و کار دارند. با اساطیر و الگوهای تاریخی زندگی می‌کنند و از روح آن الهام و سرمشق می‌گیرند.

الگو گرفتن، کاربرد سیاسی، پیش بینی‌های اجتماعی، قضاوت صحیح و غیره عناوینی هستند که در این بخش می‌توان درباره‌ی آنان سخن گفت.

الگو گرفتن از گذشتگان

همانگونه که انسان در بدو زندگانی خویش از والدین خویش الگو گرفته و شخصیت خویش را بر اساس آن تنظیم کرده و رشد می‌دهد، همواره آیندگان چشم به گذشتگان دوخته و اسوه‌های خویش را در میان آنان (آگاهانه یا ناخودآگاه) انتخاب و در پرتو سیمای گذشتگان شخصیت فردی و اجتماعی خویش را می‌سازند. این تأثیرات در تجزیه و تحلیل شخصیت‌های بزرگ بخوبی مشهود و ملموس است، بگونه‌ای که شخصیت‌های گذشته در حیات آنان نمود عینی دارد. در زندگی روزمره‌ی مردم نیز اسوه‌ها، سیرت‌ها، خاطرات گذشته بطور مستمر عمل می‌کنند، بطوری که می‌توان ادعا نمود در اکثر گزینش‌ها و موضع‌گیری‌های فردی و اجتماعی نقش دارند. مسلم است که هر چه این الگوها و اساطیر متعالی تر و صالح تر بوده باشند، تأثیرات سازنده‌تری در فرد و جامعه دارند. بر عکس، ضعیف یا نا صالح بودن این مقوله‌ها زمینه‌ی انحطاط صاحبان آن را به وجود می‌آورد. تاریخ جایگاهی است که هر نوع سرمشق و الگو را از آن طلب کنیم در اختیار ما می‌گذارد، گو اینکه آزمایشگاهی است که آدمیت به انحاء گوناگون در آن آزمایش‌گرفته است ولی در آن میان پرچم نجات انسان را کسانی به دوش کشیده‌اند که مرتبط با میدا آفرینش بوده وجودشان سیره و الگو برای تاریخ گشته است.

از آنجا که انبیاء رسالت نجات انسان را داشته بهترین اسوه برای بشر شمرده می‌شود، لذاست که آن حضرت

شرط نجات بشریت را منوط به تبعیت از مرسلین و خاتم آنان دانسته می فرمایند: محققا الگو گرفتن از پیامبر کرم صلی الله علیه و آله و سلم برای تو کافی است ... اما اگر خواهی نمونه ی دیگری برای تو آورم موسی کلیم الله را در نظر آور... نمونه ی سوم حضرت داوود صاحب مزامیر که درود خدا بر او باد... و اگر از دیگری خواستی برای تو از عیسی بن مریم که سلام بر او باد برای تو گفته شود... پس به پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم که نیکوتر است اقتدا نما و به او تاسی نموده زیرا وجود او اسوه ای برای تاسی جستن است ... هر آینه در وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روشهای او آنچه تو را به بدیها و نیکی ها آگاه کند وجود دارد از آن جا که این رهنمود مولی علی علیه السلام (که کامل ترین اسوه برای بشریت ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد)⁽⁴⁸⁾ نظر عموم مسلمین بوده و هست و لذاست که از اول ، مسلمانان تاریخ نگاری را بر همین اساس پایه ریزی نمودند. و از این دیدگاه ضرورت مطالعه ی تاریخ بر عموم مسلمین واجب و حتمی است ، چرا که اگر مسایل جاری در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شیوه های آن حضرت فراموش شود، در فهم قرآن مشکلاتی به وجود خواهد آمد.

يك بیماری مهمی که بر تاریخ نگاری فعلی مسلمانان عارض شده است اینکه : به تاریخ انبیاء سلف نمی پردازند.

در حالیکه اگر به تاریخ نگاری قرون اولیه اسلامی مراجعه شود ملاحظه می شود که آنان به شیوه ی قرآن و نهج البلاغه ، از سیره ی انبیاء سلف فراوان سخن به میان آورده و در تداوم راه انبیاء عظام ، پیرامون حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفته اند. (تاریخ طبری و ابن اثیر و... نمونه هایی از این گفتارند). ولی متأسفانه این کار فعلا در بین مسلمین امری بسیار حاشیه ای گردیده است . آن حضرت نه تنها الگو گرفتن از انبیاء گذشته را سفارش می نمایند بلکه بر تبعیت از محاسن گذشتگان ، از هر قوم و طایفه ای باشند تاکید می کنند.

پس مانند سابقین خود باشید، کسانی که پیش از شما بودند و...⁽⁴⁹⁾ بنابراین نباید تاریخ را منحصر در شناخت دوران خاص نمود و از نتایج و ثمرات فراوان مقاطع دیگر بی بهره بود. چرا که انحصار نمودن تاریخ به مقطع خاص خارج از روال علمی و موجب بروز اشتباهاتی خواهد گردید. زیرا هر مقطع تاریخی به مثابه پله ای از نردبان است که با شمارش قبل و بعد آن معنی و مفهوم پیدا می کند. عظمت پیامبر اسلام وقتی روشن تر می گردد که روند تاریخ تا زمان ایشان تبیین شده باشد. شناخت امروزه ی اسلام نیز منوط به بستر حرکت آن دین و درک کلی فراز و نشیبها، تداخلات فکری و فرهنگی از صدر اسلام تا کنون است . آن حضرت برای یافتن راه نجات ، پیروان خویش را ملزم به مطالعه ی تاریخ درباره ی ائمه نموده اند. تا بر اساس سیره ی آنان در امور عمل نمایند.

اهل بیت پیامبر خود را نگریسته ، از طریق ایشان جدا نشده ، رفتارشان را پیروی کنید که هرگز شما را از راه راست بیرون نبرند و به هلاکت و گمراهی باز نمی گردانند، پس اگر ایشان نشستند شما نیز بنشینید و اگر برخاستند شما نیز برخیزید، از ایشان جلو نیافتید که گمراه و سرگردان خواهید شد و عقب نیافتید که هلاک و بیچاره می شوید⁽⁵⁰⁾

بحث فوق را در نتایج زیر خلاصه می نمایم که :

- 1- داشتن الگوی تاریخی ضرورت انسانی است .
- 2- هر چه الگوها و اساطیر کمال یافته تر باشند تاثیرات بهتری در سازندگی انسانی دارند.
- 3- کسانی که بدنبال شناخت الگو و انتخاب آن نیستند، ناخودآگاه اسوه هایی را قبول یا بر آنان تحمیل می شود.
- 4- از نظر علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بهترین اسوه و الگوست .
- 5- در دیدگاه آن حضرت سرمشق گرفتن منحصر به ذات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشده است .
- 6- درك قرآن بدون تاریخ صدر اسلام میسر نیست .
- 7- تاریخ کشورهای اسلامی بستر حرکت اسلام از زمان پیامبر اکرم تا کنون می باشد که لا ینقطع باید مورد مطالعه قرار گیرد.

تاریخ و سیاست

تاریخ و سیاست با یکدیگر بگونه ای تلفیق شده اند که از یکدیگر تجزیه و تفکیک ناپذیرند. کاربرد سیاسی تاریخ از آنچنان درجه و اعتباری بالا بر خوردار است که در دنیای معاصر، مکاتب تاریخی پا به عرصه ی اندیشه ی بشر گذاشت و با استناد به تقسیم بندیهای گوناگون تاریخی ، تفکرات مختلف فلسفی به ظهور رسید. از آنجا که دروس مختلف تاریخ ، اعم از عبرتها، مشابهت ها، سنت ها، همه و همه می توانند در کار سیاستمداران اثر کلی بگذارند، بسیاری کاربرد تاریخ را از این زاویه نگریسته و آن را آلت و ابزار کار سیاستمداران دانسته اند. (در گفتارهای قبل آمد که چگونه این علم بر جهان بینی ، عرفان و اخلاق و... می تواند اثرات والائی داشته باشد) استعمارگران از علم تاریخ (همچون علوم دیگر) برای تغییر فرهنگ ملتها و استثمار آنها سودها جسته اند.

بازیچه ی دست سیاستمداران حيله گر قرار گرفتن علم تاریخ ، یکی دیگر از علل بدبینی نسبت به آن است که بطور ظریف بوجود آمده است .

ما می دانیم که مفاهیم انسانی (نظیر سیاست) اگر چه برای همه در لفظ مشترکند ولی در نگرش و تفسیر تفاوت اساسی دارند. نباید اینگونه سوء استفاده ها و سودجوییهای ناجوانمردانه از قداست و ارزش واقعی این مقوله های شریف بکاهند.

چنانچه گفته شد برای آنکه بتوان از تاریخ استفاده انسانی نمود باید نظام ارزشی آن را اصلاح کرد. مسلم است که اگر با نظام ارزشی کاپیتالیسم (سرمایه داری غرب) که برای چپاول ملتها تاریخ می خواند (و تدریس می نماید) و یا بر اساس ارزشهای بلوک شرق که برای تثبیت ایده ی ماتریالیسم، تاریخ تدوین کرده و می کند- بسراغ این علم برویم، کاربرد آن جز شناور گشتن در سیاست های آنان نخواهد بود. ولی ما بدنال سیاستی هستیم که مورد قبول علی علیه السلام است. بنابراین باید بگونه ای تاریخ خواند که نتیجه ی آن رشد اندیشه ی سیاسی اسلام باشد و یا تاریخ را در جهت اجرای سیاستهای اسلامی به کار گیریم تا محتوای الهی خود را باز یابد.

تاریخ به عنوان يك ضرورت حكومتي، الگوی تاریخی داشتن حاکمین اسلامی، تجربیات تاریخی ضرورت رهبری، تاریخ چراغ آینده ی حکومتها، گذشته ملاک ارزیابی ها بعض عناوینی است که می توان در این جا از آن سخن گفت:

1. علم تاریخ يك ضرورت حكومتي است
2. ضرورت الگوی تاریخی داشتن حاکمین اسلامی
3. داشتن تجربیات تاریخی از ضروریات رهبری است
4. تاریخ چراغ آینده نگرى حکومتها
5. گذشته ملاک ارزیابی
6. قضاوت تاریخی

علم تاریخ يك ضرورت حكومتي است

همانگونه که آن حضرت در شکل گیری ایمان نقش ارزنده ای برای تاریخ قائل و آن را از ستونهای اصلی یقین دانستند، در اداره ی جوامع اسلامی نیز آن را یکی از ارکان اصلی کار حکومتی و سیاستگذاریهای حاکم اسلامی می دانند، چنانچه در قسمت پایانی فرمان خود به مالک اشتر می فرماید:

ای مالک! بر تو واجب است که از حکومتهای گذشته آنچه فرمان عاقله و سنت فاضله وجود داشته مد نظر قرار داده و به سیره و اثر رسول الله و کتاب الهی و آنچه از اعمال ما مشاهده کردی اقتدا نمائی (51) ملاحظه می گردد که طبق دستور ایشان مالک باید بر اساس پنج ماخذ سیاستگذاری بر مصر حکومت نماید: فرامین عاقله و سنتهای فاضله ی گذشته، سیره و آثار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرآن کتاب آسمانی، دستورات مرکزی و اقتدای به رهبری، پنج محور اصلی سیاست گذاری برای حکومت اسلامی مالک می باشد. از این سخن نتایج زیر به دست می آید که: اولاً- مطالعه ی سیره ی رسول الله بر حاکم اسلامی واجب است.

ثانیاً- در ردیف سیره ی رسول الله مطالعه ی تاریخ کشوری که حاکم اسلامی بر آن حکومت می نماید وجوب پیدا می کند (این مورد را علی علیه السلام مقدم بر موارد دیگر شمرده اند که حاکی از اهمیت آن می باشد). ثالثاً- تاریخ هر کشوری که اسلام به آنجا وارد می گردد، نباید منقطع گشته بلکه سنتهای فاضله و فرامین حکومتهای عاقله ی قبلی باید ادامه پیدا کند.

مسلم است که ملاک خوبی و بدی آن سنتها نگرش اسلامی (مالک) است. به این خاطر فرهنگ آن کشور جهت یاب مکتب اسلام نخواهد گردید. بلکه در نهایت نوعی سازگاری بین محاسن آن جامعه با اسلام به وجود می آید که بر پاداشتن حکومت اسلامی را میسر می سازد به تعبیر دیگر ورود اسلام به يك سرزمین برقراری پیوند بین خوبیهای تاریخ آن سرزمین و این مکتب است، بگونه ای که جهت یاب آن ملت، اسلام بوده و حام اسلامی عمق تاریخ آنها را برای زدودن انحرافات تحقیق می نماید.

ضرورت الگوی تاریخی داشتن حاکمین اسلامی

چنانچه گذشت حاکم (یا هر فرد) موظف است به امام خود و رسول الله اقتدا نماید. ایشان در خطبه ی دیگری تاکید دارند که رهبر اسلامی باید برای مواضع خود استنادی به الگوهای مورد قبول الهی داشته باشد. تا آنجا که به مردم این حق را می دهند که از والیان و رهبران خود بخواهند که باید سیرت رسول را اجرا و در برافراشتن سنتهای او قدم بگذارند.

ای مردم این حق شما بر ماست که به کتاب خداوند بزرگ و سیرت رسول الله عمل نموده و قیام به راه حق او برای بر پاداشتن سنتهای او نمائیم (52) آیا رهبران اسلامی بدون مطالعه و دقت در سیره و سنت آن حضرت علیه السلام میتوانند پاسخگوی این حق مردم باشند؟.

داشتن تجربیات تاریخی از ضروریات رهبری است

قابل دقت است که وقتی حضرت امیر علیه السلام به خلافت می رسند، در اولین خطبه سخن از تجربیات تاریخی خود می گویند. تجربیاتی که در کنار تقوا هدایت و رهبری ایشان را برای رسیدن به صراط مستقیم الهی حتمی می سازد. ایشان آن سخن را اینطور آغاز می نمایند:

شخصیت من در گور و مرهون سخنم باد و من به آن زعامت دارم. آگاه باشید، کسیکه تجربیات گذشته را در پیش روی دارد و عبرتها برای او واضح و روشن است. تقوا او را از فروافتادن در شبها (راههای مشکوک و مردد

کننده) حفظ خواهد کرد(53)

در سخن دیگری که قبلا آمد می فرمایند:

بترسید از سختیها و بلاها و تجربیات مشکلی که بر امتهای قبل به دلیل اعمال سوء و افعال مذموم بر آنها وارد شد. پس اعمال خیر و شر آنان را در نظر بگیرید و بر حذر باشید که مثل آنان نشوید... (54)

از این سخنان می توان یافت که از نظر آن حضرت :

اولا: از تقوا به تنهایی کاری ساخته نیست و نداشتن تجربیات موجب سقوط در شبهات خواهد شد. در آن گفتار ایشان بطور کنایه صحیح بودن رهبری خود را مستند به وجود تقوا و داشتن تجربیات و بصیرت تاریخی (علاوه بر مشخصات دیگر اسلامی که ضرورت رهبری است) دانسته اند. در سخن دوم : دانستن تجربیات تاریخی را بر همه اعم از امام یا امت لازم شمرده اند. فلذا می توان نتیجه گرفت که شرط نجات يك جامعه برای فرونیافتادن در راههای مشکوک و شبهه آور، داشتن تجربیات تاریخی در کنار تقوا می باشد.

تاریخ چراغ آینده نگری حکومتها

پیش بینی وضع آینده ی جامعه و برنامه ریزی برا آن از ملزومات اولیه دستگاه رهبری هر جامعه است . این کار نیز بجز بررسی وضع گذشته و حال میسر است ؟. از این سخن واضح که بگذریم آن حضرت پیش بینی های تاریخی ، سیاسی مهمی نموده اند که گویای آینده نگری وسیع ایشان است . (متذکر می گردد که علم غیب نامیدن آنها را نیز مردود شمرده اند) برای نمونه سه مورد از آنها را می آوریم :

نمونه ی اول : ایشان درباره ی دیدگاه آیندگان نسبت به خود می گویند:

بزودی دو گروه درباره ی من هلاک خواهند شد: یکی دوستی که در دوستی خود افراط می نماید، بگونه ای که این افراط او را به گمراهی بکشد. دوم دشمنی که از حد تجاوز و دشمنی بی اندازه ، او را به موضع غیر حق وادارد(55) این گفتار بعدا به وقوع پیوست ، عده ای شیعه ی عالی (غلو کننده) گردیده او را تا سر حد الوهیت بالا بردند. عده ای دیگر همچون خوارج و نواصب از همان ابتدا با او سر ستیز و جدال گرفته و او را کافر دانستند.

نمونه ی دوم : در خطبه ی دیگری از طایفه ای سخن می گویند که بصره را در هم خواهند ریخت ، مشخصاتی که برای آن گروه می شمارند توسط مترجم با قیام رنگیان تطبیق داده شده است در پایان این پیش بینی می فرمایند:

من دنیا را جلو خود گسترده و توانا بر قدر (یعنی اندازه گرفتن آن) بوده و به حقیقت آن بینا می باشم (56)

نمونه ی دیگر: در ادامه ی همین مطلب از هجوم و کشتار وسیع قومی سخن می گویند که : مشخصات قوم مغول را دارند. در پایان آن سخن ، کسی از ایشان می پرسد که آیا شما دارای علم غیب هستید؟. ایشان به شدت آن را در نموده و اعلام می نمایند که آنچه گفتم علم غیب نیست بلکه تعلم و آموزشی است که آن را از صاحب علم آموخته ام و به تشریح تفاوت علم غیب با اینگونه پیش بینی ها می پردازند. اگر چه آن حضرت به صراحت نفرموده اند که این علم آموختنی چه نام دارد ولی از قرائن بر می آید که به علم تاریخ مربوط می گردد. زیرا قبلا گفتیم که آن حضرت از گروهی یاد می کند (محتسبون) که سنتها بر ایشان روشن و از قبل نسبت به حوادث بعدی مطلع شده اند. (در خطبه های 104-102-101-100-25، و... نیز پیش بینی هائی دارند).

گذشته ملاک ارزیابی

اعمال گذشته ی هر کس (یا هر جامعه ای) آئینه ی تمام نمای شخصیت اوست . بنابراین برای شناخت فرد یا جامعه ناچار از مراجعه به گذشته او هستیم . پس تنها وسیله ی ارزیابی و قضاوت درباره ی افراد و جوامع (که تاریخچه آنهاست) باید چیزی محترم و ارزشمند تلقی گردد. بر همین اساس است که آن حضرت در گفتارهای متعدد به سوابق خود در قبال اسلام و نقاط ضعف گذشته ی مخالفین خود اشاره می نمایند، آن حضرت صحت راه خودش را مستند به گذشته خویش و غلط بودن مسیر دشمنان خود را به خاطر تداوم راه گذشته ی ایشان می شمارد. در نامه ای به معاویه می نویسند:

شما ای معاویه ! کی لیاقت سیاستمداری مردم و زمامداری مسلمین را داشته ای ؟ بدون داشتن سابقه ی نیک و بدون داشتن فضیلت و شرف روشنی ؟! به خدا پناه می برم از ملازمت پیشینه های شقاوت بار و ترا بر حذر می دارم که ادامه دهنده ی آمال گمراه کننده ی قبل باشی و شیوه ای دو چهره را در پیش گیری ... (57) در این نامه ضمن روشن شدن این نکته که سیاستمداران اجتماع باید از میان صاحبان فضیلت و شرف انتخاب شوند، این ابهام را که فضیلت هر کس را از کجا می توان درک کرد؟ روشن می نمایند که راه سنجش آن همان ارزیابی سابقه و گذشته ی افراد است که باید ملاک و میزان قضاوت قرار گیرد.

طبق این بینش عوض کردن چهره در شرائط مختلف نباید معیار انتخاب سیاستمداران و به سادگی مورد قبول واقع شود، زیرا شخصیت آنها ملازم اعمال شقاوت بار گذشته ی آنان است و دوران حیات هر کس (یا هر جامعه) به منزله ی شکل بندی شخصیت اوست .

قضاوت تاریخی

این مقوله معمولاً در پیشاپیش عملکرد زمامداران قرار می‌گیرد. به همین خاطر آنها سعی می‌نمایند بگونه‌ای اعمال و حرکات خود را جلوه دهند که مورد ملامت قضاوت بد آیندگان قرار نگیرند. اگر چه این قضاوت‌ها در آینده انجام می‌گیرد ولی ارزش فطری و اخلاقی آن آنچنان زیاد است که به عنوان يك انگیزه در مواضع امروزی سیاستمداران اثر می‌کند. علی‌علیه السلام این معقوله را ارزشمند دانسته تا جائیکه قضاوت عمومی بر عملکرد يك حکومت را قضاوت الهی دانسته که بر زبان مردم جاری می‌گردد.

ای مالک بدان که تو را به سرزمینی روانه می‌کنم که قبل از تو حکومت‌های عدل و ستم بر آن سرزمین حکومت کرده‌اند. مردم آن سرزمین نیز با همان نگاه که تو به حکومت‌های گذشته می‌نگری به دولت تو می‌نگرند. راجع به تو همان می‌گویند که تو راجع به حکومت‌های قبل می‌گوئی، پس به سخنان و قضاوتیکه خداوند بزبان بندگانش جاری می‌فرماید. می‌توان به نیکوکاران پی برده آنان را شناخت. پس باید بهترین اندوخته‌ی تو عملکرد شایسته‌ی تو باشد⁽⁵⁸⁾

از این گفتار بر می‌آید که :

- 1- اولاً: قضاوت عمومی را نباید ناچیز شمرد و باید آن را يك اصل دانست .
- 2- قضاوت عمومی (و تاریخی) بر حکومتها از ناحیه‌ی خداست که بر زبان مردم جاری می‌گردد.